

انجيل لوقا

معرفی کتاب

انجيل لوقا را شخصی بنام لوقا که از لحاظ پیشه داکتر بود نوشته است. لوقا، همکار پوئس، رسول عیسی مسیح، بود و او را در سفرهای که برای رساندن مژده نجات انجام می داد، همکاری می کرد. برعلاوه این لوقا تاریخ نویس هم بود و از این لحاظ او واقعات را بصورت دقیق بر اساس تاریخ وقوع آنها ثبت کرده است.

لوقا انجيل خود را بر اساس تاریخ بیان می کند. البته این تاریخ اولتر از همه تاریخ نجات است که در زمان عیسی مسیح به انجام رسید. بعد از آنکه انسان در گناه سقوط کرد، پلان الهی که برای نجات انسان طرح شده بود و انبیا در مورد آن نبوت کرده بودند، در واقعات زندگی عیسی مسیح جامه عمل پوشیدند.

لوقا گزارش می دهد که عیسی آمده است تا خبر خوش نجات را به مسکینان بشارت دهد. لوقا عیسی را به ما معرفی می کند که همه را بدون در نظر داشت طبقه، قوم، سن، جنس و مقام مذهبی محبت می کند. همه انسانها به محبت احتیاج دارند و عیسی منبع و سرچشمه محبت است. عیسی مسیح می فرمود که او برای شفای دردمندان آمده است. اساسی ترین درد انسان گناه است و عیسی انسان را از گناه نجات می دهد.

فهرست موضوعها:

مقدمه: فصل ۱: ۱ - ۴

تولد و کودکی یحیای تعمیددهنده و عیسی مسیح: فصل ۱: ۵ - ۲: ۵۲

رسالت یحیای تعمیددهنده: فصل ۳: ۱ - ۲۰

تعمید و آزمایش های عیسی: فصل ۳: ۲۱ - ۴: ۱۳
خدمات عمومی عیسی در جلیل: فصل ۴: ۱۴ - ۹: ۵۰
از جلیل تا اورشلیم: فصل ۹: ۵۱ - ۱۹: ۲۷
هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۱۹: ۲۸ - ۲۳: ۵۶
رستاخیز، ظهور و صعود عیسی: فصل ۲۴: ۱ - ۵۳

پیش‌گفتار

۱) تقدیم به عالیجناب تیوفیلوس:

تا به حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی که در بین ما رخ داده است، اقدام کرده‌اند.^۲ و آنچه را که بوسیله شاهدان عینی اولیه و صاحبان آن پیام به ما رسیده است به قلم آورده‌اند.^۳ من نیز به نوبه خود، به عنوان کسی که جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده است، صلاح دیدم که این پیش‌آمدها را به ترتیب تاریخ وقوع برای تو بنویسم^۴ تا به حقیقت همه مطالبی که از آن اطلاع یافته‌ای پی ببری.

خبر تولد یحیی

^۵ در زمان سلطنت هیرودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی به نام زکریا از فرقه آبیا زندگی می‌کرد. همسر او نیز از خاندان هارون بود و الیزابت نام داشت.^۶ این دو نفر در نظر خدا درستکار بودند و بدون کوتاهی، کلیه احکام و اوامر خداوند را رعایت می‌کردند.^۷ اما فرزندی نداشتند زیرا الیزابت نازا بود و هر دو سالخورده بودند.

^۸ چون نوبت خدمت روزانه در عبادتگاه به فرقه زکریا رسید، او به عنوان کاهن مشغول انجام وظایف خود شد.^۹ مطابق رسوم کاهنان قرعه به نام او برآمد که به قدس الاقداس عبادتگاه وارد شود و بخور بسوزاند.^{۱۰} در وقت سوزاندن بخور، تمام جماعت در بیرون ایستاده و دست به دعا

برداشته بودند.^{۱۱} در آنجا فرشتهٔ خداوند به او ظاهر شد و در سمت راست بخورسوز ایستاد.
۱۲ زکریا از دیدن این منظره تکانی خورد و ترسید.^{۱۳} اما فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس.
دعاهای تو مستجاب شده و همسرت الیزابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی
نامید.^{۱۴} خوشی و سُروَرِ نصیب تو خواهد بود و بسیاری از تولد او شادمان خواهند شد.^{۱۵} زیرا
او در نظر خداوند بزرگ خواهد بود و هرگز به شراب و باده لب نخواهد زد. از همان ابتدای
تولد از روح القدس پُر خواهد بود^{۱۶} و بسیاری از بنی اسرائیل را بسوی خداوند، خدای آنها باز
خواهد گردانید.^{۱۷} با روح و قدرت الیاس مانند پیشاهنگی در حضور خدا قدم خواهد زد تا
پدران و فرزندان را آشتی دهد و سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند
آماده سازد.»^{۱۸} زکریا به فرشته گفت: «چطور می‌توانم این را باور کنم؟ من پیر هستم و زنم نیز
سالخورده است.»^{۱۹} فرشته به او جواب داد: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و
فرستاده شده‌ام که با تو صحبت کنم و این مژده را به تو برسانم.^{۲۰} پس توجه کن: تو تا هنگام
وقوع این امور گنگ خواهی شد و نیروی تکلم را از دست خواهی داد، زیرا سخنان مرا که در
وقت مقرر تمام خواهد شد باور نکردی.»

۲۱ جماعتی که منتظر زکریا بودند از اینکه او آن همه وقت در قدس الاقداس عبادتگاه ماند
متعجب گشتند.^{۲۲} وقتی بیرون آمد و قوت سخن گفتن نداشت، آنها فهمیدند که در
قدس الاقداس عبادتگاه چیزی دیده است و چون نمی‌توانست حرف بزند به اشاره مطلب خود
را می‌فهماند.

۲۳ زکریا وقتی که دورهٔ خدمت کهنات خود را به انجام رسانید به خانه بازگشت.^{۲۴} بعد از آن
همسرش الیزابت حامله شد و مدت پنج ماه از مردم گوشه‌گیری کرد و با خود می‌گفت:^{۲۵} «این
کار را خداوند برای من کرده است و با این لطف خود رسوایی مرا پیش مردم از میان برداشته
است.»

^{۲۶} در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره، که در ولایت جلیل واقع است ^{۲۷} به نزد باکره‌ای که نامزد مردی به نام یوسف - از خاندان داود - بود فرستاده شد. نام این دختر مریم بود. ^{۲۸} فرشته وارد شد و به او گفت: «سلام، ای کسی که مورد لطف هستی، خداوند با توست.» ^{۲۹} اما مریم از آنچه فرشته گفت بسیار پریشان شد و ندانست که معنی این سلام چیست. ^{۳۰} فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس زیرا خداوند به تو لطف فرموده است. ^{۳۱} تو حامله خواهی شد و پسری خواهی زایید و نام او را عیسی (یشوعه) خواهی گذاشت. ^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر خدای متعال ملقب خواهد شد، خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داود را به او عطا خواهد فرمود. ^{۳۳} او تا به ابد بر خاندان یعقوب فرمانروایی خواهد کرد و پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت.» ^{۳۴} مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من باهیچ مردی رابطه نداشته‌ام.» ^{۳۵} فرشته به او جواب داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد انداخت و به این سبب آن نوزاد مقدس، پسر خدا نامیده خواهد شد. ^{۳۶} بدان که خویشاوند تو الیزابت در سن پیری پسری در رحم دارد و آن کسی که نازا به حساب می‌آمد، اکنون شش ماه از حاملگی او می‌گذرد. ^{۳۷} زیرا برای خدا هیچ چیز محال نیست.» ^{۳۸} مریم گفت: «من کنیز خداوند هستم، همانطور که تو گفتی بشود.» و فرشته از پیش او رفت.

ملاقات مریم با الیزابت

^{۳۹} در آن روزها مریم عازم سفر شد و با تیزی و شتاب به شهری واقع در کوهستان یهودیه رفت. ^{۴۰} او به خانه زکریا داخل شد و به الیزابت سلام داد. ^{۴۱} وقتی الیزابت سلام مریم را شنید بچه در رحمش تکان خورد. الیزابت از روح القدس پُر شد ^{۴۲} و با صدای بلند گفت: «تو در بین زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ^{۴۳} من کی هستم که مادر خداوندم به دیدنم بیاید؟ ^{۴۴} همینکه سلام تو به گوش من رسید، بچه از خوشی در رحم من تکان خورد.» ^{۴۵} خوشا بحال او

که باور می‌کند زیرا وعدهٔ خداوند برای او به انجام خواهد رسید.»

سرود مریم

^{۴۶} مریم گفت:

«جان من خداوند را می‌ستاید ^{۴۷} و روح من در نجات‌دهندهٔ من، خدا، خوشی می‌کند، ^{۴۸} چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است. از این پس همهٔ نسلها مرا خوشبخت خواهند خواند، ^{۴۹} زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده است. نام او مقدس است. ^{۵۰} رحمت او پشت در پشت برای کسانی است که از او می‌ترسند. ^{۵۱} دست خداوند با قدرت کار کرده است، متکبران را با خیالات دل‌شان تار و مار کرده ^{۵۲} و زورمندان را از تختهای شان به زیر افکنده، و فروتنان را سربلند کرده است. ^{۵۳} گرسنگان را با چیزهای نیکو سیر نموده و ثروتمندان را با دست خالی روانه کرده است. ^{۵۴} به خاطر محبت پایدار خود، از بندهٔ خود اسرائیل حمایت کرده است، ^{۵۵} همانطور که به اجداد ما یعنی به ابراهیم و به اولاد او تا به ابد وعده داد.»

^{۵۶} مریم در حدود سه ماه پیش اِلیزابِت ماند و بعد به منزل خود بازگشت.

تولد یحیی

^{۵۷} وقت زایمان اِلیزابِت فرارسید و پسری به دنیا آورد. ^{۵۸} وقتی همسایگان و خویشاوندان او باخبر شدند که خداوند چه لطف بزرگی در حق او کرده است، مانند او شاد و خوشحال گشتند. ^{۵۹} پس از یک هفته آمدند تا نوزاد را سنت نمایند و در نظر داشتند نام پدرش زکریا را بر او بگذارند. ^{۶۰} اما مادرش گفت: «نخیر، نام او باید یحیی باشد.» ^{۶۱} آن‌ها گفتند: «اما در خاندان تو هیچ کس چنین نامی ندارد»، ^{۶۲} و با اشاره از پدرش پرسیدند که تصمیم او دربارهٔ نام طفل چیست. ^{۶۳} او لوحی خواست و در برابر تعجب همگی نوشت: «نام او یحیی است.» ^{۶۴} ناگهان

زبان‌ش باز شد و به ستایش خدا پرداخت. ^{۶۵} تمام همسایگان ترسیدند و کلیه این اخبار در سرتاسر کوهستان‌های یهودیه انتشار یافت. ^{۶۶} همه کسانی که این موضوع را شنیدند درباره آن فکر می‌کردند و می‌گفتند: «این کودک چه خواهد شد؟ در واقع دست خداوند با اوست.»

پیشگویی زکریا

^{۶۷} پدر او زکریا، از روح القدس پُر شد و چنین پیشگویی کرد:

^{۶۸} «خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد. زیرا به یاری قوم خود آمده و آنها را رهایی داده است. ^{۶۹} از خاندان بنده خود داود، رهاننده نیرومندی بر افراشته است. ^{۷۰} او از قدیم از زبان انبیای مقدس خود وعده داد ^{۷۱} که ما را از دست دشمنان رهایی بخشد و از دست همه کسانی که از ما نفرت دارند آزاد سازد ^{۷۲} و با پدران ما به رحمت رفتار نماید و پیمان مقدس خود را بخاطر آورد. ^{۷۳} برای پدر ما ابراهیم سوگند یاد کرد ^{۷۴} که ما را از دست دشمنان نجات دهد و عنایت فرماید که او را بدون ترس ^{۷۵} با پاکی و راستی تا زنده ایم عبادت نماییم.

^{۷۶} و تو، ای فرزندم، پیامبر خدای متعال نامیده خواهی شد. زیرا پیش قدمهای خداوند خواهی رفت تا راه او را آماده سازی ^{۷۷} و به قوم او خبر دهی که با آمرزش گناهان شان رستگار می‌شوند، ^{۷۸} زیرا از رحمت و دلسوزی خدای ماست که آفتاب صبحگاهی از آسمان بر ما طلوع خواهد کرد ^{۷۹} تا بر کسانی که در تاریکی و در سایه مرگ به سر می‌برند بدرخشد و قدمهای ما را به راه صلح و سلامتی هدایت فرماید.»

^{۸۰} و اما طفل بزرگ می‌شد و در روح قوی می‌گشت و تا روزی که علناً به قوم اسرائیل ظاهر شد، در بیابان بسر می‌برد.

تولد عیسی

(همچنین در متی ۱: ۱۸-۲۵)

۲^۱ در آن روزها به منظور یک سرشماری عمومی در سراسر دنیای روم فرمانی از طرف امپراطور اوغسطس صادر شد.^۲ وقتی دور اول این سرشماری انجام گرفت، کرینیوس فرماندار کل سوریه بود.^۳ پس برای انجام سرشماری هرکس به شهر خود می‌رفت^۴ و یوسف نیز از شهر ناصره جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داود، که بیت‌لحم نام داشت نامنویسی کند، زیرا او از خاندان داود بود.^۵ او مریم را که در این موقع در عقد او و حامله بود همراه خود برد.^۶ هنگامی که در آنجا اقامت داشتند وقت تولد طفل فرا رسید^۷ و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود دنیا آورد. او را در قنذاق پیچیده در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنها نبود.

چوپانان و فرشتگان

^۸ در همان اطراف در میان مزارع، چوپانانی بودند که در وقت شب از گله خود نگهبانی می‌کردند.^۹ فرشته خداوند در برابر ایشان ایستاد و شکوه و جلال خداوند در اطراف شان درخشید و ایشان بسیار ترسیدند.^{۱۰} اما فرشته گفت: «نترسید، من برای شما مژده‌ای دارم: خوشی بزرگی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد.^{۱۱} امروز در شهر داود نجات دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح و خداوند است.^{۱۲} نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.»^{۱۳} ناگهان با آن فرشته فوج بزرگی از سپاه آسمانی ظاهر شد که خدا را ستایش کرده، می‌گفتند:

^{۱۴} «خدا را در برترین آسمان‌ها جلال و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند صلح و سلامتی باد.»

^{۱۵} بعد از آنکه فرشتگان آنها را ترک کردند و به آسمان رفتند، چوپانان به یکدیگر گفتند:

«بیائید، به بیتِ لَحْمِ برویم و واقعه‌ای را که خداوند ما را از آن آگاه ساخته است ببینیم.»^{۱۶} پس با تیزی و شتاب رفتند و مریم و یوسف و آن کودک را که در آخور خوابیده بود پیدا کردند.^{۱۷} وقتی کودک را دیدند آنچه را که دربارهٔ او به آنها گفته شده بود نقل کردند.^{۱۸} همهٔ شنوندگان از آنچه چوپانان می‌گفتند تعجب می‌کردند.^{۱۹} اما مریم تمام این چیزها را بخاطر می‌سپرد و دربارهٔ آن‌ها عمیقاً فکر می‌کرد.^{۲۰} چوپانان برگشتند و بخاطر آنچه شنیده و دیده بودند خدا را حمد و سپاس می‌گفتند، زیرا آنچه به ایشان گفته شده بود واقع شده بود.

نامگذاری عیسی

^{۲۱} یک هفته بعد که وقت سنت کودک فرا رسید او را عیسی نامیدند، همان نامی که فرشته پیش از جایگزینی او در رَحِم تعیین کرده بود.

تقدیم عیسی در عبادتگاه

^{۲۲} بعد از آنکه روزهای پاک شدن مطابق شریعت موسی تمام شد کودک را به اورشلیم آوردند تا به خداوند تقدیم نمایند.^{۲۳} چنانکه در شریعت خداوند نوشته شده است: هر پسر اولباری از خداوند شمرده می‌شود^{۲۴} و نیز مطابق آنچه در شریعت خداوند نوشته شده است قربانی‌ای تقدیم کنند، یعنی یک جفت فاخته و یا دو چوپه کبوتر.

^{۲۵} در اورشلیم مردی به نام شمعون زندگی می‌کرد که درستکار و پارسا بود و در انتظار نجات اسرائیل بسر می‌برد و روح القدس بر او بود.^{۲۶} از طرف روح القدس به او خبر داده شده بود که تا مسیح وعده شدهٔ خداوند را نبیند نخواهد مرد.^{۲۷} او به هدایت روح به داخل عبادتگاه آمد و هنگامیکه والدین عیسی، طفل را به داخل آوردند تا آنچه را که مطابق شریعت مقرر بود انجام دهند،^{۲۸} شمعون، طفل را در آغوش گرفت و خدا را حمدکنان گفت:

^{۲۹} «حال ای خداوند، مطابق وعدهٔ خود بنده خود را بسلامت رخصت بده،^{۳۰} چون چشمانم

نجات تو را دیده است،^{۳۱} نجاتی که تو در حضور همه ملت‌ها آماده ساخته‌ای،^{۳۲} نوری که افکار ملت‌های بیگانه را روشن سازد و مایهٔ سربلندی قوم تو اسرائیل گردد.»

^{۳۳} پدر و مادر آن طفل از آنچه دربارهٔ او گفته شد حیران گشتند.^{۳۴} شمعون بر آنها دعای خیر کرد و به مریم مادر عیسی، گفت: «این کودک برای سقوط و یا سرافرازی بسیاری در اسرائیل تعیین شده است و نشانه‌ای است که در رد کردن او^{۳۵} افکار پنهانی عدهٔ کثیری آشکار خواهد شد و در دل تو نیز خنجری فرو خواهد رفت.»

^{۳۶} در آنجا همچین زنی نبیه به نام حَنّه زندگی می‌کرد که دختر فنوئیل از طایفهٔ آشیر بود، او زنی بود بسیار سالخورده، که بعد از ازدواج مدت هفت سال با شوهرش زندگی کرده^{۳۷} و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هرگز از عبادتگاه خارج نمی‌شد، بلکه شب و روز با دعا و روزه، خدا را عبادت می‌کرد.^{۳۸} او در همان موقع پیش آمد، به درگاه خدا شکرگزاری نمود و برای همهٔ کسانی که در انتظار نجات اورشلیم بودند دربارهٔ آن طفل صحبت کرد.

بازگشت به ناصره

^{۳۹} بعد از آنکه همهٔ کارهایی را که در شریعت خداوند مقرر است انجام دادند، به شهر خود، ناصرهٔ جلیل برگشتند.^{۴۰} و کودک، پُر از حکمت، کلان و قوی می‌گشت و لطف خدا با او بود.

عیسی جوان در عبادتگاه

^{۴۱} والدین عیسی همه ساله برای عید فصَح به اورشلیم می‌رفتند.^{۴۲} وقتی او به دوازده سالگی رسید آن‌ها مثل همیشه برای آن عید به آنجا رفتند.^{۴۳} وقتی ایام عید به پایان رسید و آنها عازم شهر خود شدند، عیسی نوجوان در اورشلیم ماند ولی والدینش این را نمی‌دانستند^{۴۴} و به گمان اینکه او در بین کاروان است یک روز تمام به سفر ادامه دادند و آن وقت در میان دوستان و خویشان خود به جستجوی او پرداختند.^{۴۵} چون او را پیدا نکردند ناچار به اورشلیم برگشتند تا

بدنبال او بگردند.^{۴۶} بعد از سه روز او را در عبادتگاه پیدا کردند - درحالیکه در میان معلمان نشسته بود و به آنها گوش می داد و از ایشان سؤال می کرد.^{۴۷} همه شنوندگان از هوش او و از جواب های که می داد در حیرت بودند.^{۴۸} والدین عیسی از دیدن او تعجب کردند و مادرش به او گفت: «پسر، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت با پریشانی زیاد دنبال تو می گشتیم.»^{۴۹} او گفت: «برای چه دنبال من می گشتید؟ مگر نمی دانستید که من وظیفه دارم در خانه پدرم باشم؟»^{۵۰} اما آنها نفهمیدند که مقصد او چیست.^{۵۱} عیسی با ایشان به ناصره بازگشت و تابع آنها بود. مادرش همه این چیزها را در دل خود نگه می داشت.^{۵۲} عیسی در حکمت و قامت رشد می کرد و به پسند خدا و مردم بود.

پیام یحیی

(همچنین در متی ۱:۳-۱۲ و مرقس ۱:۱-۸ و یوحنا ۱:۱۹-۲۸)

۳ در پانزدهمین سال حکومت طیریوس امپراتور وقتی پنطیوس پیلاتس والی یهودیه و هیرودیس والی ولایت جلیل و برادرش فیلیپس والی ولایات ایتوریه و نواحی ترخونیتس و لیسانیوس والی آبلیه بود،^۲ یعنی در زمانی که حناس و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان به یحیی پسر زکریا رسید.^۳ او به تمام ناحیه اطراف دریای اردن می رفت و اعلام می کرد که مردم توبه کنند و برای آمرزش گناهان خود تعمیم بگیرند.^۴ آنچنان که در کتاب اشعیای نبی آمده است:

«شخصی در بیابان فریاد می زند: راهی برای خداوند آماده سازید، طریق او را راست نمایید.^۵ دره ها پُر شوند، کوهها و تپه ها صاف گردند، کجی ها راست خواهند شد، راههای ناهموار هموار خواهند گشت^۶ و همه آدمیان نجات خدا را خواهند دید.»

^۷ مردم زیادی بیرون می آمدند تا از دست یحیی تعمیم بگیرند. او به ایشان گفت: «ای مارها، چه کسی شما را آگاه ساخت تا از خشم و غضب آینده بگریزید؟^۸ پس توبه خود را با ثمراتی که

بار می‌آورد نشان دهید و پیش خود نگوئید که ما پدری مانند ابراهیم داریم، بدانید که خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم بیافریند.^۹ تیشه بر ریشه درختان گذاشته شده و هر درختی که میوه خوب به بار نیاورد بریده و در آتش افکنده خواهد شد.»

^{۱۰} مردم از او پرسیدند: «پس تکلیف ما چیست؟»^{۱۱} او جواب داد: «آن کسی که دو پیراهن دارد، یکی را به کسی که ندارد بدهد و هرکه خوراک دارد نیز همچنین کند.»^{۱۲} جزیه‌گیران هم برای گرفتن تعمد آمدند و از او پرسیدند: «ای استاد، ما چه باید بکنیم؟»^{۱۳} به ایشان گفت: «بیش از آنچه مقرر شده مطالبه نکنید.»^{۱۴} عساکر هم پرسیدند: «ما چه کنیم؟» به آنها گفت: «از کسی به زور پول نگیرید و تهمت ناروا نزنید و به حقوق خود قانع باشید.»

^{۱۵} مردم در انتظار بسر می‌بردند و از یکدیگر می‌پرسیدند که آیا یحیی، مسیح وعده شده است یا نه.^{۱۶} اما او چنین جواب داد: «من شما را در آب تعمد می‌دهم اما کسی خواهد آمد که از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که بند بوت او را باز کنم. او شما را با روح القدس و آتش تعمد خواهد داد.^{۱۷} او شاخی خود را در دست دارد تا خرمن خود را پاک کند و گندم را در انبار جمع نماید، اما گاه را در آتشی خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

^{۱۸} یحیی با راههای بسیار و گوناگون مردم را تشویق می‌کرد و به آنها بشارت می‌داد^{۱۹} اما هیرودیس، که بر سر موضوع زن برادر خود هیروودیا و زشتکاری‌های دیگرش از طرف یحیی ملامت شده بود،^{۲۰} با انداختن یحیی به زندان مرتکب کاری بدتر از همه شد.

تعمد گرفتن عیسی

(همچنین در متی ۳: ۱۳-۱۷ و مرقس ۱: ۹-۱۱)

^{۲۱} پس از آنکه همه تعمد گرفتند، عیسی نیز تعمد گرفت و به دعا مشغول بود که آسمان باز شد^{۲۲} و روح القدس به صورت کبوتری بر او نازل شد و صدایی از آسمان آمد: «تو پسر عزیز من هستی. از تو خوشنودم.»

شجره نامه عیسی

(همچنین در متی ۱:۱-۱۷)

^{۲۳} وقتی عیسی خدمت خود را شروع کرد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته بود و برحسب گمان مردم او پسر یوسف بود و یوسف پسر هالی، ^{۲۴} پسر مَتات، پسر لاوی، پسر ملکِی، پسر یَنا، پسر یوسف، ^{۲۵} پسر مَتاتیا، پسر عاموس، پسر ناحوم، پسر حَسلی، پسر نَجی، ^{۲۶} پسر مَت، پسر مَتاتیا، پسر شِمعی، پسر یوسف، پسر یهودا، ^{۲۷} پسر یوحنا، پسر رِیسا، پسر زَرُبابل، پسر سِئلتی ثیل، پسر نیری، ^{۲۸} پسر ملکِی، پسر آدی، پسر قوسام، پسر ایلمودام، پسر عیر، ^{۲۹} پسر یوسی، پسر ایلعازر، پسر یوریم، پسر مَتات، پسر لاوی، ^{۳۰} پسر شَمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونان، پسر ایلیاقیم، ^{۳۱} پسر مَلِیا، پسر مینان، پسر مَتاتا، پسر ناتان، پسر داود، ^{۳۲} پسر یسی، پسر عوبید، پسر بوَعز، پسر شلمون، پسر نحشون، ^{۳۳} پسر عمیناداب، پسر ارام، پسر حِزرون، پسر فارز، پسر یهودا، ^{۳۴} پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر ناحور، ^{۳۵} پسر سِروج، پسر رَعو، پسر فِلیح، پسر عابِر، پسر صالح، ^{۳۶} پسر قینان، پسر اَرَفکَشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامک، ^{۳۷} پسر متوشالِح، پسر خنوخ، پسر یارد، پسر مَهَلثیل، پسر قینان، ^{۳۸} پسر انوش، پسر شیت، پسر آدم بود و آدم از خدا بود.

آزمایش‌ها

(همچنین در متی ۱:۴-۱۱ و مرقس ۱:۱۲-۱۳)

^۴ عیسی پُر از روح القدس از دریای اُردن بازگشت و روح خدا او را به بیابانها برد ^۲ و در آنجا شیطان او را مدت چهل روز با وسوسه‌ها آزمایش می‌کرد. او در آن روزها چیزی نخورد و آخر گرسنه شد.

^۳ شیطان به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی به این سنگ بگو تا نان شود.» ^۴ عیسی جواب داد: «نوشته شده است که انسان فقط با نان زندگی نمی‌کند.»

^۵ بعد شیطان او را به بالای کوهی برد و در یک چشم بهم زدن تمام ممالک دنیا را به او نشان داد ^۶ و گفت: «تمامی اختیارات این قلمرو و همهٔ شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می‌توانم آن را به هر که بخواهم ببخشم. ^۷ اگر تو مرا سجده کنی صاحب همهٔ آن خواهی شد.» ^۸ عیسی به او جواب داد: «نوشته شده است: خداوند، خدای خود را پرستش کن و فقط او را خدمت نما.»

^۹ سپس شیطان او را به اورشلیم برد و بر بام عبادتگاه قرار داد و به او: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز، ^{۱۰} زیرا نوشته شده است: او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا تو را محافظت کنند. ^{۱۱} و نیز نوشته شده است: تو را در دستهای خود نگاه خواهند داشت، مبادا پایت به سنگی بخورد.» ^{۱۲} عیسی به او جواب داد: «نوشته شده است که نباید خداوند، خدای خود را بیازمایی.» ^{۱۳} شیطان پس از آنکه تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید مدتی او را تنها گذاشت.

آغاز کار عیسی در جلیل

(همچنین در متی ۱۲:۴-۱۷ و مرقس ۱:۱۴-۱۵)

^{۱۴} عیسی با قدرت روح القدس به ولایت جلیل برگشت و شهرت او سرتاسر آن ناحیه را پُر ساخت. ^{۱۵} در کنیسه‌های آنها تعلیم می‌داد و همهٔ مردم او را تعریف می‌کردند.

عیسی در ناصره

(همچنین در متی ۱۳:۵۳-۵۸ و مرقس ۱:۶-۶)

^{۱۶} به این ترتیب به شهر ناصره، جایی که در آن کلان شده بود، آمد و در روز سبت مثل همیشه به کنیسه رفت و برای قرائت کلام خدا برخاست. ^{۱۷} کتاب اشعیاى نبی را به او دادند. کتاب را باز کرد و آن قسمتی را یافت که می‌فرماید:

^{۱۸} «روح خداوند بر من است، او مرا مسح کرده است تا به بینوایان مژده دهم. مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینایی کوران و رهایی ستمدیدگان را اعلام کنم» ^{۱۹} و سال فرخنده خداوند را اعلام نمایم.»

^{۲۰} کتاب را بسته کرد و به سرپرست کنیسه داد و نشست. در کنیسه تمام چشمها به او دوخته شده بود. ^{۲۱} او شروع به صحبت کرد و به ایشان گفت: «امروز در حالی که گوش می دادید، این نوشته تمام شده است.» ^{۲۲} همه حاضران او را آفرین می گفتند و از کلمات فیض بخشی که می گفت تعجب می نمودند. آن ها می گفتند: «مگر این مرد پسر یوسف نیست؟» ^{۲۳} عیسی گفت: «بدون شک در مورد من این ضرب المثل را خواهید گفت که ای طیب خود را شفا بده. شما همچنین خواهید گفت که ما شرح همه کارهایی را که تو در کپرناحوم کرده ای شنیده ایم، همان کارها را در شهر خود انجام بده.» ^{۲۴} عیسی ادامه داد و گفت: «در واقع هیچ پیامبری در شهر خود قبول نمی شود. ^{۲۵} بیقین بدانید، در زمان الیاس که مدت سه سال و شش ماه آسمان بسته شد و قحطی سختی در تمام زمین بوجود آمد، بیوه زنان بسیاری در اسرائیل بودند. ^{۲۶} با وجود این الیاس پیش هیچ یک از آنها فرستاده نشد، مگر پیش بیوه زنی در شهر زرفت صیدون. ^{۲۷} همینطور در زمان الیشع نبی، جذامیان بسیاری در اسرائیل بودند ولی هیچکدام از آنها جز نعمان سُرّیانی شفا نیافت.» ^{۲۸} از شنیدن این سخن همه حاضران در کنیسه غضبناک شدند. ^{۲۹} آن ها برخاستند و او را از شهر بیرون کردند و به لب تپه ای که شهر بر روی آن ساخته شده بود بردند تا او را به پایین بیندازند. ^{۳۰} اما او از میان آنها گذشت و رفت.

شفای یک دیوانه

(همچنین در مرقس ۱: ۲۱-۲۸)

^{۳۱} عیسی به کپرناحوم که یکی از شهرهای جلیل است آمد و مردم را در روز سبت تعلیم داد. ^{۳۲} مردم از تعالیم او تعجب کردند، زیرا کلام او با قدرت ادا می شد. ^{۳۳} در کنیسه مردی حضور داشت که دارای روح ناپاک بود. او با صدای بلند فریاد زد: ^{۳۴} «ای عیسی ناصری، با ما چکار

داری؟ آیا آمده‌ای ما را نابود کنی؟ تو را خوب می‌شناسم، ای قدوس خدا.»^{۳۵} عیسی او را ملامت کرد و فرمود: «خاموش شو و از او بیرون بیا.» روح ناپاک پس از آنکه آن مرد را در برابر مردم به زمین کوبید، بدون آنکه به او ضرری برساند او را ترک کرد.^{۳۶} همه متحیر شدند و به یکدیگر می‌گفتند: «این چه نوع فرمانی است؟ به ارواح ناپاک با اختیار و قدرت فرمان می‌دهد و آن‌ها بیرون می‌روند.»^{۳۷} به این ترتیب شهرت او در تمام آن ناحیه پیچید.

شفای دردمندان

(همچنین در متی ۱۴:۸-۱۷ و مرقس ۱:۲۹-۳۴)

^{۳۸} عیسی از کنیسه بیرون آمد و به خانه شمعون رفت. خشوی شمعون به تب شدیدی مبتلا بود. از عیسی خواستند که به او کمک نماید.^{۳۹} عیسی بر بالین او ایستاد و با تندی به تب فرمان داد و تب او قطع شد و آن زن فوراً برخاست و به پذیرائی آنها مشغول شد.^{۴۰} هنگام غروب همه کسانی که بیمارانی مبتلا به امراض گوناگون داشتند آنها را پیش عیسی آوردند و او دست خود را بر یک یک آنها گذاشت و آنها را شفا داد.^{۴۱} ارواح ناپاک هم از عده زیادی بیرون آمدند و فریاد می‌کردند: «تو پسر خدا هستی»، اما او آن‌ها را سرزنش می‌کرد و اجازه نمی‌داد حرف بزنند زیرا آن‌ها می‌دانستند که او مسیح وعده شده است.

موعظه در کنیسه‌ها

(همچنین در مرقس ۱:۳۵-۳۹)

^{۴۲} وقتی سپیده صبح دمید، عیسی از شهر خارج شد و به جای خلوتی رفت. اما مردم به سراغ او رفتند و وقتی به جایی که او بود رسیدند، کوشش می‌کردند از رفتن او جلوگیری نمایند.^{۴۳} اما او گفت: «من باید مژده پادشاهی خدا را به شهرهای دیگر هم برسانم چون برای انجام همین کار فرستاده شده‌ام.»^{۴۴} به این ترتیب او پیام خود را در کنیسه‌های یهودیه اعلام می‌کرد.

انتخاب شاگردان

(همچنین در متی ۱۸:۴-۲۲ و مرقس ۱:۱۶-۲۰)

۵ یک روز عیسی در کنار بحیره جنیسارت ایستاده بود و مردم به طرف او هجوم آورده بودند تا کلام خدا را از زبان او بشنوند.^۲ عیسی ملاحظه کرد که دو کشتی در آنجا لنگر انداخته‌اند و ماهیگیران پیاده شده بودند تا تورهای خود را بشویند.^۳ عیسی به یکی از کشتی‌های که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او تقاضا کرد که کمی از ساحل دور شود و در حالی که در کشتی نشسته بود به تعلیم مردم پرداخت.^۴ در پایان صحبت به شمعون گفت: «به قسمت‌های عمیق آب بران و تورهای تان را برای صید به آب بیندازید.»^۵ شمعون جواب داد: «ای استاد، ما تمام شب زحمت کشیدیم و اصلاً چیزی نگرفتیم، اما حالا که تو می‌فرمایی، من تورها را می‌اندازم.»^۶ آن‌ها چنین کردند و آنقدر ماهی صید کردند که نزدیک بود تورهای شان پاره شود.^۷ پس به همکاران خود که در کشتی دیگر بودند اشاره کردند که به کمک آنها بیایند. ایشان آمدند و هر دو کشتی را از ماهی پر کردند به طوریکه نزدیک بود غرق شوند.^۸ وقتی شمعون پترس متوجه شد که چه واقع شده است پیش عیسی زانو زد و عرض کرد: «ای خداوند، از پیش من برو چون من خطاکارم.»^۹ او و همه همکارانش از صیدی که شده بود متحیر بودند.^{۱۰} همکاران او یعقوب و یوحنا، پسران زبدي نیز همان حال را داشتند. عیسی به شمعون فرمود: «نترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} به محض اینکه کشتیها را به خشکی آوردند، همه چیز را رها کردند و به دنبال او رفتند.

شفای یک جذامی

(همچنین در متی ۱:۸-۴ و مرقس ۱:۴۰-۴۵)

۱۲ روزی عیسی در شهری بود، تصادفاً مردی جذامی در آنجا حضور داشت. وقتی آن جذامی عیسی را دید به پای او افتاد و از او کمک خواسته گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک کنی.»^{۱۳} عیسی دست خود را دراز کرد، او را لمس نمود و فرمود: «می‌خواهم، پاک

شو.» فوراً جذام او برطرف شد.^{۱۴} عیسی به او امر فرمود که این موضوع را به کسی نگوید و افزود: «اما برو خود را به کاهن نشان بده و به خاطر پاک شدنت قربانی ای را که موسی تعیین نموده است تقدیم کن تا برای همه مدرکی باشد.»^{۱۵} اما عیسی بیش از پیش در تمام آن ناحیه شهرت یافت و عده زیادی گرد آمدند تا سخنان او را بشنوند و از ناخوشی های خود شفا یابند،^{۱۶} اما او به خارج از شهر می رفت تا در تنهایی دعا کند.

شفای یک شل

(همچنین در متی ۱:۹-۸ و مرقس ۱:۲-۱۲)

^{۱۷} روزی عیسی مشغول تعلیم بود و پیروان فرقه فریسی و معلمین شریعت که از تمام دهات جلیل و از یهودیه و اورشلیم آمده بودند، در دور او نشسته بودند و او با قدرت خداوند بیماران را شفا می داد.^{۱۸} در این هنگام چند مردی دیده شدند که شلی را روی تختی می آوردند. آن ها کوشش می کردند او را به داخل بیاورند و در برابر عیسی به زمین بگذارند.^{۱۹} اما به علت زیادی جمعیت نتوانستند راهی پیدا کنند که او را به داخل آورند. بنابراین به بام رفتند و او را با تشک از راه چت پایین گذاشتند و در میان جمعیت در برابر عیسی قرار دادند.^{۲۰} عیسی وقتی ایمان آن ها را دید فرمود: «ای دوست، گناهان تو بخشیده شد.»^{۲۱} علمای یهود و پیروان فرقه فریسی به یکدیگر می گفتند: «این کیست که حرفهای کفرآمیز می زند؟ چه کسی جز خدا می تواند گناهان را ببخشد؟»^{۲۲} اما عیسی افکار آنها را درک کرد و در جواب فرمود: «چرا چنین افکاری در ذهن خود می پرورانید؟»^{۲۳} آیا گفتن اینکه گناهان تو بخشیده شد، آسانتر است یا گفتن اینکه بلند شو و راه برو؟^{۲۴} اما برای اینکه بدانید پسر انسان در روی زمین قدرت و اختیار آمرزیدن گناهان را دارد، به آن مرد شل گفت: «به تو می گویم بلند شو، تشک خود را بردار و به خانه برو.»^{۲۵} او فوراً پیش چشم آنها روی پایهای خود برخاست، تشکی را که روی آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت.^{۲۶} همه غرق در حیرت شدند و خدا را حمد کردند و با ترس می گفتند: «امروز چیزهای عجیبی دیدیم.»

دعوت لاوی

(همچنین در متی ۹:۹-۱۳ و مرقس ۲:۱۳-۱۷)

^{۲۷} بعد از آنکه عیسی بیرون رفت متوجه جزیه‌گیری به نام لاوی شد که در محل وصول مالیات نشسته بود. به او فرمود: «بدنبال من بیا.» ^{۲۸} او برخاست، همه چیز را وا گذاشت و بدنبال او رفت. ^{۲۹} لاوی برای عیسی در خانه خود مهمانی کلانی ترتیب داد. عده زیادی از جزیه‌گیران و اشخاص دیگر با عیسی و شاگردانش سر دسترخوان نشسته بودند. ^{۳۰} فریسی‌ها و علمای آن‌ها از شاگردان عیسی ایراد گرفتند و گفتند: «چرا شما با جزیه‌گیران و خطاکاران می‌خورید و می‌نوشید؟» ^{۳۱} عیسی به آنها جواب داد: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه بیماران محتاجند. ^{۳۲} من نیامده‌ام تا پرهیزکاران را به توبه دعوت کنم، بلکه آمده‌ام تا خطاکاران را دعوت نمایم.»

درباره روزه

(همچنین در متی ۹:۱۴-۱۷ و مرقس ۲:۱۸-۲۲)

^{۳۳} آنها به او گفتند: «شاگردان یحیی بسیاری اوقات روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند، شاگردان فریسی‌ها هم، چنین می‌کنند، اما شاگردان تو می‌خورند و می‌نوشند.» ^{۳۴} عیسی به ایشان جواب داد: «آیا شما می‌توانید رفقای داماد را در حالی که داماد با ایشان است به روزه گرفتن مجبور کنید؟ ^{۳۵} اما ایامی خواهد آمد که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، در آن روزها ایشان نیز روزه خواهند گرفت.»

^{۳۶} همچنین برای آنها این مثل را نقل فرمود: «هیچکس از یک لباس نو تکه‌ای پاره نمی‌کند تا با آن، لباس کهنه‌ای را پینه کند. اگر چنین کند، هم آن لباس نو پاره می‌شود و هم پینه نو مناسب لباس کهنه نیست. ^{۳۷} همچنین هیچکس شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد. اگر بریزد، شراب تازه مشکها را می‌ترکاند، شراب به هدر می‌رود و مشکها نیز از بین خواهند رفت. ^{۳۸} بلی،

باید شراب تازه را در مشک‌های نو ریخت.^{۳۹} هیچکس پس از نوشیدن شراب کهنه، شراب تازه نمی‌خواهد چون می‌گوید که شراب کهنه بهتر است.»

کار در روز سَبَت

(همچنین در متی ۱:۱۲-۸ و مرقس ۲:۲۳-۲۸)

۶^۱ یک روز سَبَت عیسی از میان کشتزارهای گندم می‌گذشت. شاگردان او خوشه‌های گندم را می‌چیدند و در کف دستهای خود پاک می‌کردند و می‌خوردند.^۲ بعضی از پیروان فرقه فریسی گفتند: «چرا شما کاری را که در روز سَبَت جایز نیست انجام می‌دهید؟»^۳ عیسی جواب داد: «مگر نخوانده‌اید داود در وقتی که خود و یارانش گرسنه بودند چه کرد؟^۴ او به خانه خدا وارد شد و نان تقدیس شده را برداشت و خورد و به یاران خود نیز داد، در صورتیکه خوردن آن نانها برای هیچکس جز کاهنان جایز نیست.»^۵ همچنین به ایشان فرمود: «پسر انسان صاحب اختیار روز سَبَت است.»

شفا در روز سَبَت

(همچنین در متی ۹:۱۲-۱۴ و مرقس ۳:۱-۶)

۶^۶ عیسی در روز سَبَت دیگر، به کنیسه رفت و مشغول تعلیم شد. و مردی در آنجا بود که دست راستش خشک شده بود.^۷ علمای دین و فریسی‌ها متوجه بودند که ببینند آیا عیسی او را در روز سَبَت شفا خواهد داد تا مدرکی برضد او به دست آورند.^۸ اما عیسی به افکار آنها پی برد و به مردی که دستش خشک شده بود فرمود: «برخیز و در میان بایست.» او برخاست و آنجا ایستاد.^۹ عیسی به ایشان فرمود: «سؤالی از شما دارم: آیا در روز سَبَت نیکی کردن رواست یا بدی کردن؟ جان انسان را نجات دادن یا نابود کردن؟»^{۱۰} دور تا دور به همه آن‌ها دید و به آن مرد فرمود: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش خوب شد.^{۱۱} اما آنها بسیار خشمگین شده در میان خود به گفتگو پرداختند که با عیسی چه می‌توانند بکنند.

انتخاب شاگردان

(همچنین در متی ۱۰:۱-۴ و مرقس ۳:۱۳-۱۹)

^{۱۲} در آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا به درگاه خدا به صبح رسانید.
^{۱۳} وقتی سپیده صبح دمید شاگردان خود را خواست و از میان آنها دوازده نفر را انتخاب کرد و
آنها را رسولان نامید: ^{۱۴} شمعون که به او لقب پترُس داد و اندریاس برادر او، یعقوب و یوحنا،
فیلیپس و بارتولما، ^{۱۵} متی و توما، یعقوب پسر حلفی و شمعون معروف به فدایی، یهودا پسر
یعقوب ^{۱۶} و یهودای اسخریوطی که به وی خیانت کرد.

در خدمت مردم

(همچنین در متی ۲۳:۴-۲۵)

^{۱۷} عیسی با آنها از کوه پایین آمد و در زمین همواری ایستاد. اجتماع بزرگی از شاگردان او و
گروه کثیری از تمام نقاط یهودیه و اورشلیم و اطراف صور و صیدون حضور داشتند. ^{۱۸} آنها
آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. آن کسانی که گرفتار ارواح ناپاک
بودند، شفا یافتند ^{۱۹} و هر کسی در میان جمعیت کوشش می کرد دست خود را به عیسی بزند
چون قدرتی که از او صادر می شد، همه را شفا می داد.

ستایش و نکوهش

(همچنین در متی ۱:۵-۱۲)

^{۲۰} بعد به شاگردان خود چشم دوخت و گفت:

«خوشا بحال شما که فقیر هستید، پادشاهی خدا از آن شماست.

^{۲۱} خوشا بحال شما که اکنون گرسنه اید، شما سیر خواهید شد.

خوشا بحال شما که اکنون اشک می‌ریزید، شما خندان خواهید شد.

^{۲۲} خوشا بحال شما هرگاه بخاطر پسر انسان مردم از شما روی گردانند و شما را از بین خود بیرون کنند و شما را خوار سازند و یا به شما بد گویند. ^{۲۳} در آن روز شاد باشید و از خوشی پایکوبی کنید چون بدون شک اجر بزرگ در عالم بالا خواهید داشت، زیرا پدران ایشان نیز درست به همین‌طور با پیامبران رفتار می‌کردند.

^{۲۴} اما وای بحال شما ای ثروتمندان، شما ایام کامرانی خود را پشت سر گذاشته‌اید.

^{۲۵} وای بحال شما که اکنون سیر هستید، گرسنگی خواهید کشید.

وای بحال شما که اکنون می‌خندید، شما ماتم خواهید گرفت و اشک خواهید ریخت.

^{۲۶} وای بحال شما وقتی همه از شما تعریف می‌کنند. پدران ایشان درست همین کار را با پیامبران دروغین کردند.

مهربانی با دشمنان

(همچنین در متی ۵: ۳۸-۴۸)

^{۲۷} اما به شما که سخن مرا می‌شنوید می‌گویم: به دشمنان خود محبت نمایید، به آنانی که از شما نفرت دارند نیکی کنید. ^{۲۸} برای آنانی که به شما دشنام می‌دهند دعای خیر کنید. برای آنانی که با شما بد رفتاری می‌کنند دعا کنید. ^{۲۹} وقتی کسی به صورت تو می‌زند طرف دیگر صورت خود را هم پیش او ببر. وقتی کسی چپن تو را می‌برد، بگذار پیراهنت را هم ببرد. ^{۳۰} به هر که چیزی از تو بخواهد ببخش و وقتی کسی آنچه را که مال توست می‌برد، آن را باز مخواه. ^{۳۱} با دیگران آنچنان رفتار کنید که می‌خواهید آن‌ها با شما رفتار کنند.

^{۳۲} اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند برای شما چه افتخاری دارد؟ حتی

خطاکاران هم دوستان خود را دوست دارند.^{۳۳} و اگر فقط به کسانی که به شما نیکی می‌کنند نیکی کنید برای شما چه افتخاری دارد؟ چون خطاکاران هم چنین می‌کنند.^{۳۴} و اگر فقط به کسی قرض بدهید که توقع پس گرفتن دارید دیگر چه افتخاری برای شما دارد؟ حتی خطاکاران هم، اگر بدانند تمام آن را پس خواهند گرفت، به یکدیگر قرض خواهند داد.^{۳۵} اما شما به دشمنان خود محبت نمایید و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که اجر بزرگ خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود، زیرا او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است.^{۳۶} پس همانطور که پدر شما رحیم است، رحیم باشید.

قضات درباره دیگران

(همچنین در متی ۱:۷ - ۵)

^{۳۷} دیگران را بد نگوئید تا شما را بد نگویند. ملامت نکنید تا ملامت نشوید. دیگران را ببخشید تا ببخشیده شوید.^{۳۸} بدهید که به شما داده خواهد شد، پیمانۀ درست و فشرده و تکان داده شده و لبریز در دامن شما ریخته خواهد شد، زیرا با هر پیمانۀ ای که به دیگران بدهید با همان پیمانۀ عوض خواهید گرفت.»

^{۳۹} همچنین مثلی برای ایشان آورد: «آیا یک کور می‌تواند عصاکش کور دیگری باشد؟ مگر هر دو در چاه نخواهند افتاد؟^{۴۰} شاگرد، بالاتر از استاد خود نیست اما وقتی تحصیلات خود را به پایان برساند به پایۀ استاد خود خواهد رسید.

^{۴۱} چرا به پَرَکاهی که در چشم برادرت هست نگاه می‌کنی و هیچ در فکر چوبی که در چشم خود داری نیستی؟^{۴۲} چطور می‌توانی به برادرت بگویی: «ای برادر، اجازه بده آن پَرَکاه را از چشمت بیرون بیاورم»، در صورتی که چوب داخل چشم خود را نمی‌بینی؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون بیاور، آن وقت درست خواهی دید که پَرَکاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

شناسایی درخت

(همچنین در متی ۱۶:۷ - ۲۰ و ۱۲:۳۳-۳۵)

^{۴۳} هرگز درخت خوب میوه بد و یا درخت بد میوه خوب ببار نیاورده است، ^{۴۴} هر درختی از میوه‌اش شناخته می‌شود. از بوته‌های خار، انجیر جمع نمی‌کنند و از خاربن انگور نمی‌چینند. ^{۴۵} مرد نیکو از خزانه نیک درون خود نیکی ببار می‌آورد و مرد بد از خزانه بد درون خود بدی ببار می‌آورد، چون زبان از آنچه دل را پُر ساخته است سخن می‌گوید.

دو خانه

(همچنین در متی ۲۴:۷ - ۲۷)

^{۴۶} چرا پیوسته به من خداوندا خداوندا می‌گوئید ولی آنچه را که به شما می‌گویم انجام نمی‌دهید؟ ^{۴۷} هرکه پیش من بیاید و آنچه را که می‌گویم بشنود و به آن‌ها عمل کند به شما نشان می‌دهم مانند چه کسی است. ^{۴۸} او مانند آن مردی است که برای ساختن خانه خود زمین را عمیق کند و تهداب آن را روی سنگ قرار داد. وقتی سیل آمد، دریا طغیان کرد و به آن خانه زد اما نتوانست آن را از جا بکند چون محکم ساخته شده بود. ^{۴۹} اما هرکه سخنان مرا بشنود و به آن عمل نکند مانند مردی است که خانه خود را روی خاک بدون تهداب ساخت. وقتی که سیل به آن خانه زد، خانه غلتید و به کلی ویران شد!»

شفای غلام صاحب منصب رومی

(همچنین در متی ۵:۸ - ۱۳)

^۱ ^۷ وقتی عیسی تمام این سخنان را به مردم گفت به شهر کپرناحوم رفت. ^۲ صاحب منصبی در آنجا خادمی داشت که در نظرش بسیار گرامی بود. این خادم بیمار شد و نزدیک بود بمیرد. ^۳ آن صاحب منصب درباره عیسی چیزهایی شنیده بود. پس عده‌ای از رهبران یهود را پیش او فرستاد

تا از او تقاضا نمایند بیاید و غلامش را شفا دهد.^۴ ایشان نزد عیسی آمدند و با زاری گفتند: «او سزاوار این لطف تو است^۵ چون ملت ما را دوست دارد و او بود که کنیسه را برای ما ساخت.»
عیسی با آنها به راه افتاد و وقتی به نزدیکی های خانه رسید، آن صاحب منصب دوستانی را با این پیغام فرستاد که: «ای آقا، بیش از آن به خودت زحمت نده. من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه ام بیائی^۶ و به همین سبب بود که روی آن را نداشتم شخصاً به خدمت تو بیایم. فقط فرمان بده و غلام من خوب خواهد شد،^۸ زیرا من خود مأمور هستم و عساکر هم تحت فرمان خود دارم و به یکی می گویم «برو» می رود و به دیگری «بیا» می آید و به غلام می گویم «فلان کار را بکن» البته می کند.»

عیسی وقتی این را شنید تعجب کرد و به جمعیتی که پشت سرش می آمدند رو کرد و فرمود:
«بدانید که من حتی در اسرائیل هم، چنین ایمانی ندیده ام.»^{۱۰} قاصدان به خانه برگشتند و غلام را سالم و تندرست یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

^{۱۱} فردای آن روز عیسی با شاگردان خود همراه جمعیت زیادی به شهری به نام نائین رفت.
^{۱۲} همینکه به دروازه شهر رسید با مراسم جنازه ای روبرو شد. شخصی که مرده بود، پسر یگانه یک بیوه زن بود. بسیاری از مردم شهر همراه آن زن بودند.^{۱۳} وقتی عیسی خداوند آن مادر را دید، دلش بحال او سوخت و فرمود: «دیگر گریه نکن.»^{۱۴} عیسی پیشتر رفت و دست خود را روی تابوت گذاشت و کسانی که تابوت را می بردند ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان به تو می گویم برخیز.»^{۱۵} آن مرده نشست و شروع به صحبت کرد و عیسی او را به مادرش سپرد.
^{۱۶} همه ترسیدند و خدا را تمجید کرده گفتند: «پیامبر بزرگی در میان ما ظهور کرده است.» و همچنین می گفتند: «خدا آمده است تا قوم برگزیده خود را رستگار سازد.»^{۱۷} خبر آنچه که عیسی کرده بود در سراسر ولایت یهودیه و همه اطراف آن منتشر شد.

سؤال یحیی

(همچنین در متی ۱۱: ۲ - ۱۹)

^{۱۸} یحیی نیز بوسیله شاگردان خود از همه این امور باخبر شد. دو نفر از ایشان را خواست ^{۱۹} و آن‌ها را با این پیغام پیش عیسی خداوند فرستاد: «آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا منتظر دیگری باشیم؟» ^{۲۰} آن دو نفر پیش عیسی آمدند و عرض کردند: «یحیای تعمیددهنده، ما را پیش تو فرستاده است تا بداند: آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا باید منتظر دیگری باشیم؟» ^{۲۱} همان ساعت عیسی مردم بسیار را که گرفتار ناخوشیها، بلاها و ارواح ناپاک بودند، شفا داد و به نابینایان زیادی بینائی بخشید. ^{۲۲} بعد به ایشان جواب داد: «بروید و آنچه را دیده و شنیده‌اید به یحیی بگویید که چگونه کوران بینایی خود را باز می‌یابند، لنگان به راه می‌افتند، جذامیان پاک می‌شوند، کرها شنوا می‌گردند، مردگان زندگی را از سر می‌گیرند و بینوایان مژده را می‌شنوند. ^{۲۳} خوشا بحال کسی که درباره من شک نکند.»

^{۲۴} بعد از آنکه قاصدان یحیی رفتند عیسی درباره او برای مردم شروع به صحبت کرد و گفت: «وقتی به بیابان رفتید انتظار دیدن چه چیز را داشتید؟ نی نیزاری که از باد می‌لرزد؟ ^{۲۵} برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ مردی با لباسهای ابریشمی؟ بدون شک اشخاصی که لباسهای زیبا می‌پوشند و زندگی پُر تجملی دارند در قصرها بسر می‌برند. ^{۲۶} پس برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ یک پیامبر؟ بلی، بدانید از پیامبر هم بالاتر. ^{۲۷} او مردی است که درباره اش نوشته شده است: «این است قاصد من که پیشاپیش تو می‌فرستم، او راه تو را پیش پایت آماده خواهد ساخت.» ^{۲۸} بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است و با وجود این، کوچکترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگتر است.»

^{۲۹} همه مردم و از جمله جزیه‌گیران سخنان عیسی را شنیدند و به سبب اینکه از دست یحیی، تعمید گرفته بودند خدا را برای عدالتش شکر می‌کردند. ^{۳۰} اما فریسی‌ها و معلمان شریعت که تعمید یحیی را قبول نکرده بودند، نقشه‌ای را که خدا برای آنها داشت رد کردند.

^{۳۱} «مردم این زمانه را به چه چیز می توانم تشبیه کنم؟ آنها به چه می مانند؟» ^{۳۲} مانند کودکانی هستند که در بازار می نشینند و بر سر هم فریاد می کشند و می گویند: «برای شما نی زدیم نرقصیدید! ناله کردیم، گریه نکردید!» ^{۳۳} مقصد این است که یحیای تعمیددهنده آمد که نه نان می خورد و نه شراب می نوشید و شما می گفتید: «او دیوانه است.» ^{۳۴} پسر انسان آمد، او هم می خورد و هم می نوشد و شما می گوئید: «نگاه کنید، یک آدم پُرخور، میگسار و رفیق جزیه گیران و خطاکاران.» ^{۳۵} با وجود این، درستی حکمت خداوند به وسیله کسانی که آن را پذیرفته اند به ثبوت می رسد.»

در خانه شمعون فریسی

^{۳۶} یکی از فریسی ها عیسی را برای صرف غذا دعوت کرد. او به خانه آن فریسی رفت و بر سر دسترخوان نشست. ^{۳۷} در آن شهر زنی زندگی می کرد که رفتارش برخلاف اخلاق بود. چون او شنید که عیسی در خانه آن فریسی غذا می خورد در گلابدانی سنگی، روغنی معطر آورد. ^{۳۸} پشت سر عیسی و کنار پاهای او قرار گرفت و گریه می کرد. چون اشکهایش پاهای عیسی را تر کرد، آن ها را با موی خود خشک نمود و پاهای عیسی را می بوسید و به آن ها روغن می مالید. ^{۳۹} وقتی صاحب خانه یعنی آن فریسی این را دید پیش خود گفت: «اگر این مرد واقعاً پیامبر می بود می دانست این زنی که او را لمس می کند کیست و چطور زنی است، او یک زن بد کاره است.» ^{۴۰} عیسی به فریسی گفت: «شمعون، مطلبی دارم برایت بگویم.» گفت: «بفرما، استاد.» ^{۴۱} فرمود: «دو نفر از شخصی قرض گرفته بودند، یکی به او پنجصد سکه نقره قرضدار بود و دیگری پنجاه سکه نقره. ^{۴۲} چون هیچیک از آن دو نفر چیزی نداشت که به او بدهد، طلبکار هر دو را بخشید. حالا کدامیک از آن دو او را بیشتر دوست خواهد داشت؟» ^{۴۳} شمعون جواب داد: «گمان می کنم آن کسی که بیشتر به او بخشیده شد.» عیسی فرمود: «قضاوت تو درست است.» ^{۴۴} و سپس رو به آن زن کرد و به شمعون فرمود: «این زن را می بینی؟ من به خانه تو آمدم ولی تو برای پاهایم آب نیاوردی. اما این زن پاهای مرا با اشک چشم شست و با موی خود

خشک کرد. ^{۴۵} تو هیچ مرا نبوسیدی اما این زن از وقتی که من وارد شدم از بوسیدن پاهایم دست برنمی‌دارد. ^{۴۶} تو به سر من روغن نزدی اما او به پاهای من روغن معطر مالید. ^{۴۷} بنابراین بدان که محبت فراوان او نشان می‌دهد که گناهان بسیارش آمرزیده شده است و کسی که کم بخشیده شده باشد، کم محبت می‌نماید. ^{۴۸} بعد به آن زن فرمود: «گناهان تو بخشیده شده است.»

^{۴۹} دیگر مهمانان از یکدیگر می‌پرسیدند: «این کیست که حتی گناهان را هم می‌آمرزد؟» ^{۵۰} اما عیسی به آن زن فرمود: «ایمان تو، تو را نجات داده است، بسلامت برو.»

زنان همراه عیسی

۱ بعد از آن عیسی شهر به شهر و ده به ده می‌گشت و مژده پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد. **۲** دوازده حواری و عده‌ای از زنانی که از ارواح پلید و ناخوشیها رهائی یافته بودند با او همراه بودند. مریم معروف به مریم مجدلیه که از او هفت روح ناپاک بیرون آمده بود، ^۳ یونا همسر خوزا - ناظر هیروودیس - و سوسن و بسیاری کسان دیگر. این زنان از اموال خود به عیسی و شاگردانش کمک می‌کردند.

مثل دهقان

(همچنین در متی ۱۳: ۱-۹ و مرقس ۴: ۱-۹)

^۴ وقتی مردم از شهرهای اطراف به دیدن عیسی آمدند و جمعیت زیادی در اطراف او جمع شد، مثلی آورده گفت: ^۵ «دهقانی برای پاشیدن تخم بیرون رفت. وقتی تخم پاشید، مقداری از آن در راه افتاد و پایمال شد و پرندگان آن‌ها را خوردند. ^۶ مقداری هم در زمین سنگلاخ افتاد و پس از آنکه رشد کرد به سبب کمبود رطوبت و آب خشک شد. ^۷ بعضی از دانه‌ها داخل خارها افتاد و خارها با آن‌ها رشد کرده آن‌ها را خفه نمود. ^۸ بعضی از دانه‌ها در خاک خوب افتادند و رشد

کردند و صد برابر ثمر آوردند.» این را فرمود و با صدای بلند گفت: «اگر گوش شنوا دارید، بشنوید.»

مقصد از به کار بردن مَثَل

(همچنین در متی ۱۰:۱۳-۱۷ و مرقس ۴:۱۰-۱۲)

^۹ شاگردان عیسی معنی این مَثَل را از او پرسیدند. ^{۱۰} فرمود: «درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما این مطالب برای دیگران در قالب مَثَل بیان می‌شود: «تا نگاه کنند اما چیزی نبینند، بشنوند اما چیزی نفهمند.»

تفسیر مَثَل دهقان

(همچنین در متی ۱۳:۱۸-۲۳ و مرقس ۴:۱۳-۲۰)

^{۱۱} معنی و مفهوم این مَثَل از این قرار است: دانه، کلام خدا است. ^{۱۲} دانه‌هایی که در راه افتادند کسانی هستند که آن را می‌شنوند و سپس شیطان می‌آید و کلام را از دل‌های شان می‌رباید مبادا ایمان بیاورند و نجات یابند. ^{۱۳} دانه‌های کاشته شده در سنگلاخ به کسانی می‌ماند که وقتی کلام را می‌شنوند با خوشی می‌پذیرند اما کلام در آنها ریشه نمی‌دواند. مدتی ایمان دارند اما در وقت آزمایش‌های سخت از میدان بدر می‌روند. ^{۱۴} دانه‌هایی که در میان خارها افتادند بر کسانی دلالت می‌کند که کلام خدا را می‌شنوند اما با گذشت زمان، تشویش دنیا و مال و ثروت و خوشیهای زندگی، کلام را در آن‌ها خفه می‌کند و هیچگونه ثمری نمی‌آورند. ^{۱۵} اما دانه‌هایی که در خاک خوب افتادند بر کسانی دلالت دارد که کلام خدا را با قلبی صاف و پاک می‌شوند و آن را نگه می‌دارند و با زحمتکشی، ثمرات فراوان بیار می‌آورند.

مَثَل چراغ

(همچنین در مرقس ۴:۲۱-۲۵)

^{۱۶} هیچ کس چراغ را روشن نمی‌کند تا آن را با تشت بپوشاند یا زیر تخت بگذارد. برعکس، آن را روی چراغ‌دان می‌گذارد تا هر که وارد شود نور آن را ببیند،^{۱۷} زیرا هر چه پنهان باشد آشکار می‌شود و هر چه زیر سرپوش باشد نمایان می‌گردد و پرده از رویش برداشته می‌شود.^{۱۸} پس متوجه باشید که چطور می‌شنوید زیرا به کسی که دارد بیشتر داده خواهد شد، اما آن کس که ندارد حتی آنچه را که به گمان خود دارد از دست خواهد داد.»

مادر و برادران عیسی

(همچنین در متی ۱۲: ۴۶-۵۰ و مرقس ۳: ۳۱-۳۵)

^{۱۹} مادر و برادران عیسی برای دیدن او آمدند، اما به سبب زیادی جمعیت نتوانستند به او برسند.^{۲۰} به او گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند تو را ببینند.»^{۲۱} عیسی جواب داد: «مادر من و برادران من آنانی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و آن را بجا می‌آورند.»

آرامش در بحیره طوفانی

(همچنین در متی ۸: ۲۳-۲۷ و مرقس ۴: ۳۵-۴۱)

^{۲۲} در یکی از آن روزها عیسی با شاگردان خود سوار کشتی شد و به آنها فرمود: «به طرف دیگر بحیره برویم.» آن‌ها به راه افتادند^{۲۳} و وقتی کشتی در حرکت بود عیسی به خواب رفت. در این وقت طوفان سختی در بحیره پدید آمد. آب، کشتی را پُر می‌ساخت و آنها در خطر بزرگی افتاده بودند.^{۲۴} پیش او رفتند و بیدارش کرده گفتند: «ای استاد، ای استاد، چیزی نمانده که ما از بین برویم.» او از خواب برخاست و با تندی به باد و آب‌های طوفانی فرمان سکوت داد. طوفان فرو نشست و همه جا آرام شد.^{۲۵} از آنها پرسید: «ایمان تان کجاست؟» آنها با حالت ترس و تعجب به یکدیگر می‌گفتند: «این مرد کیست که به باد و آب فرمان می‌دهد و آن‌ها از او اطاعت می‌کنند؟»

شفای دیوانه

(همچنین در متی ۸:۲۸-۳۴ و مرقس ۵:۱-۲۰)

^{۲۶} به این ترتیب در سرزمین جدریان که مقابل ولایت جلیل است به خشکی رسیدند. ^{۲۷} همینکه عیسی قدم به ساحل گذاشت با مردی از اهالی آن شهر روبرو شد که گرفتار ارواح ناپاک بود. مدتی زیاد نه لباسی پوشیده بود و نه در خانه زندگی کرده بود بلکه در میان مقبره‌ها بسر می‌برد. ^{۲۸} به محض این که عیسی را دید فریاد کرد و به پاهای او افتاد و با صدای بلند گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، از من چه می‌خواهی؟ پیش تو زاری می‌کنم، مرا عذاب نده.» ^{۲۹} زیرا عیسی به روح ناپاک فرمان داده بود که از آن مرد بیرون بیاید. آن روح ناپاک بارها بر او حمله‌ور شده بود و مردم او را گرفته با زنجیرها و کنده‌ها محکم نگاه می‌داشتند، اما هر بار زنجیرها را پاره می‌کرد و آن روح ناپاک او را به بیابانها می‌کشانید. ^{۳۰} عیسی از او پرسید: «اسم تو چیست؟» جواب داد: «لژیون (لشکر).» و این به آن سبب بود که ارواح ناپاک بسیاری او را گرفته بودند. ^{۳۱} ارواح ناپاک از عیسی تقاضا کردند که آن‌ها را به دوزخ نفرستد.

^{۳۲} تصادفاً در آن نزدیکی، گله بزرگ خوکی بود که در بالای تپه می‌چریدند و ارواح ناپاک از او درخواست کردند که اجازه دهد به داخل خوکها بروند. عیسی به آن‌ها اجازه داد. ^{۳۳} ارواح ناپاک از آن مرد بیرون آمدند و به داخل خوکها رفتند و آن گله از سراشیپی تپه به بحیره جست و غرق شد.

^{۳۴} خوک بانان آنچه را که واقع شد دیدند و پا به فرار گذاشتند و این خبر را به شهر و اطراف آن رسانیدند. ^{۳۵} مردم برای تماشا از شهر بیرون آمدند. وقتی پیش عیسی رسیدند مردی را که ارواح ناپاک از او بیرون رفته بودند، لباس پوشیده و سر عقل آمده پیش پای عیسی نشسته دیدند و ترسیدند. ^{۳۶} شاهدان واقعه برای آنها شرح دادند که آن مرد چگونه شفا یافت. ^{۳۷} بعد تمام مردم ناحیه جدریان از عیسی خواهش کردند که از آنجا برود زیرا بسیار ترسیدند. بنابراین عیسی سوار کشتی شد و به طرف دیگر بحیره بازگشت. ^{۳۸} مردی که ارواح ناپاک از او بیرون آمده بودند

اجازه خواست که با او برود اما عیسی به او اجازه نداد و گفت: ^{۳۹} «به خانه‌ات برگرد و آنچه را که خدا برای تو انجام داده است بیان کن.» آن مرد به شهر رفت و آنچه را که عیسی برای او انجام داده بود همه‌جا پخش کرد.

شفای یک زن و زنده کردن دختر یایروس

(همچنین در متی ۹: ۱۸-۲۶ و مرقس ۵: ۲۱-۴۳)

^{۴۰} هنگامی که عیسی به طرف دیگر بحیره بازگشت مردم با گرمی از او استقبال کردند زیرا همه در انتظار او بودند. ^{۴۱} در این وقت مردی که اسمش یایروس بود و سرپرستی کنیسه را به عهده داشت نزد عیسی آمد. خود را پیش پاهای عیسی انداخت و از او تقاضا کرد که به خانه‌اش برود، ^{۴۲} زیرا دختر یگانه‌اش که تقریباً دوازده ساله بود در آستانه مرگ قرار داشت. وقتی عیسی در راه بود مردم از هر طرف به او فشار می‌آوردند. ^{۴۳} در میان مردم زنی دیده می‌شد که مدت دوازده سال مبتلا به خونریزی بود و با اینکه تمام دارائی خود را به طیبیان داده بود هیچکس نتوانسته بود او را درمان نماید. ^{۴۴} این زن از پشت سر آمد و لباس عیسی را لمس کرد و فوراً خونریزی او بند آمد. ^{۴۵} عیسی پرسید: «کی به من دست زد؟» همگی انکار کردند و پتروس گفت: «ای استاد، مردم دور تو را گرفته‌اند و به تو فشار می‌آورند.» ^{۴۶} اما عیسی فرمود: «کسی به من دست زد، چون احساس کردم نیرویی از من صادر شد.» ^{۴۷} آن زن که فهمید شناخته شده است با ترس و لرز آمد و پیش پاهای او افتاد و در برابر همه مردم شرح داد که چرا او را لمس کرده و چگونه فوراً شفا یافته است. ^{۴۸} عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است، بسلامت برو»

^{۴۹} هنوز گرم صحبت بودند که مردی با این پیغام از خانه سرپرست کنیسه آمد: «دخترت مُرد. بیش از این استاد را زحمت نده.» ^{۵۰} وقتی عیسی این را شنید، به یایروس فرمود: «نترس، فقط ایمان داشته باش، او خوب خواهد شد.» ^{۵۱} هنگام ورود به خانه اجازه نداد کسی جز پتروس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر آن دختر با او وارد شود. ^{۵۲} همه برای آن دختر گریه و ماتم

می کردند. عیسی فرمود: «دیگر گریه نکنید، او نمرده، خواب است.»^{۵۳} آنها فقط به او ریشخند می کردند، چون خوب می دانستند که او مُرده است.^{۵۴} اما عیسی دست دختر را گرفت و او را صدا زد و گفت: «ای دخترک، برخیز.»^{۵۵} روح او بازگشت و فوراً برخاست. عیسی به ایشان فرمود که به او خوراک بدهند.^{۵۶} والدین او بسیار تعجب کردند، اما عیسی با تأکید از آنها خواست که ماجرا را به کسی نگویند.

وظیفه شاگردان

(همچنین در متی ۱۰:۵-۱۵ و مرقس ۶:۷-۱۳)

۹ عیسی دوازده حواری را پیش خود خواست و به آنها قدرت و اختیار داد تا بر تمامی ارواح ناپاک چیره شوند و بیماریها را درمان نمایند.^۲ آنها را فرستاد تا پادشاهی خدا را اعلام کنند و مردم را شفا دهند.^۳ به آنها فرمود: «برای مسافرت هیچ چیز نبرید، نه چوبدستی، نه خرجین و نه نان و نه پول و هیچیک از شما نباید جامه اضافی داشته باشد.^۴ هرگاه شما را در خانه ای می پذیرند تا وقتی در آن شهر هستید در آن خانه بمانید.^۵ اما کسانی که شما را نمی پذیرند، وقتی شهر شان را ترک می کنید برای عبرت آنها گرد و خاک آن شهر را هم از پاهای خود پاک کنید.»^۶ به این ترتیب آنها به راه افتادند و آبادی به آبادی می گشتند و در همه جا بشارت می دادند و بیماران را شفا می بخشیدند.

هیروودیس و عیسی

(همچنین در متی ۱:۱۴-۱۲ و مرقس ۶:۱۴-۲۹)

۷ در این روزها هیروودیس پادشاه از آنچه در جریان بود آگاهی یافت و سرگشته و پریشان شد چون عده ای می گفتند که یحیای تعمیردهنده زنده شده است.^۸ عده ای نیز می گفتند که الیاس ظهور کرده، عده ای هم می گفتند یکی از پیامبران قدیم زنده شده است.^۹ اما هیروودیس گفت: «من که خود فرمان دادم سر یحیی را بزنند، ولی این کیست که درباره او این چیزها را

می‌شنوم؟» و کوشش می‌کرد او را ببیند.

غذا دادن به پنج هزار مرد

(همچنین در متی ۱۴:۱۳-۲۱ و مرقس ۶:۳۰-۴۴ و یوحنا ۶:۱-۱۴)

^{۱۰} وقتی رسولان برگشتند گزارش کارهایی را که انجام داده بودند به عرض عیسی رسانیدند. او آنها را برداشت و به شهری به نام بیتسیدا برد و نگذاشت کسی دیگر همراه ایشان برود. ^{۱۱} اما مردم باخبر شدند و بدنبال او براه افتادند. ایشان را پذیرفت و برای ایشان درباره پادشاهی خدا صحبت کرد و کسانی را که محتاج درمان بودند شفا داد. ^{۱۲} نزدیک غروب، دوازده حواری پیش او آمدند و عرض کردند: «این مردم را رخصت بده تا به دهکده‌ها و کشتزارهای اطراف بروند و برای خود منزل و خوراک پیدا کنند، چون ما در اینجا در محل دورافتاده‌ای هستیم.» ^{۱۳} او جواب داد: «شما خودتان به آنها غذا بدهید.» اما شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم، مگر اینکه خود ما برویم و برای همه این جماعت غذا بخریم.» ^{۱۴} آنها در حدود پنج هزار مرد بودند. عیسی به شاگردان فرمود: «اینها را به دسته‌های پنجاه نفری بنشانید.»

^{۱۵} شاگردان این کار را انجام دادند و همه را نشانیدند. ^{۱۶} بعد عیسی آن پنج نان و دو ماهی را گرفت، چشم به آسمان دوخت و برای آن خوراک سپاسگزاری کرد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند. ^{۱۷} همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد از باقیمانده نان و ماهی جمع شد.

گواهی پترس درباره عیسی

(همچنین در متی ۱۶:۱۳-۱۹ و مرقس ۸:۲۷-۲۹)

^{۱۸} یک روز وقتی عیسی به تنهایی در حضور شاگردانش دعا می‌کرد از آنها پرسید: «مردم مرا کی می‌دانند؟» ^{۱۹} جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند تو یحیای تعمیددهنده هستی، عده‌ای می‌گویند

تو الیاس هستی و عده‌ای هم می‌گویند که یکی از پیامبران پیشین زنده شده است.»^{۲۰} عیسی فرمود: «شما مرا کی می‌دانید؟» پترُس جواب داد: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگوئی عیسی دربارهٔ مرگ خود

(همچنین در متی ۱۶: ۲۰-۲۸ و مرقس ۸: ۳۰-۹: ۱)

^{۲۱} بعد به آنها امر شدید کرد که این موضوع را به هیچکس نگویند^{۲۲} و ادامه داد: «لازم است که پسر انسان رنجهای سختی را بکشد و بزرگان یهود، سران کاهنان و علمای دین او را رد کنند و او کشته شود و در روز سوم باز زنده گردد.»^{۲۳} سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان بشوید و همه روزه صلیب خود را بردارد و با من بیاید.^{۲۴} هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد اما هر که به خاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت.^{۲۵} برای آدمی چه فایده دارد که تمام جهان را به دست بیاورد اما جان خود را از دست بدهد یا به آن ضرر برساند؟^{۲۶} هر که از من و سخنان من عار داشته باشد پسر انسان نیز وقتی با جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدس بیاید از او عار خواهد داشت.^{۲۷} بیقین بدانید از کسانی که در اینجا ایستاده‌اند عده‌ای هستند که تا پادشاهی خدا را نبینند طعم مرگ را نخواهند چشید.»

تبدیل هیئت عیسی

(همچنین در متی ۱۷: ۱-۸ و در مرقس ۹: ۲-۸)

^{۲۸} عیسی تقریباً یک هفته بعد از این موضوع، پترُس، یوحنا و یعقوب را برداشت و برای دعا به بالای کوه رفت.^{۲۹} هنگامیکه به دعا مشغول بود، نمای چهره‌اش تغییر کرد و لباسهایش از سفیدی می‌درخشید.^{۳۰} ناگهان دو مرد یعنی موسی و الیاس در آنجا با او صحبت می‌کردند.^{۳۱} آن‌ها با شان و شوکت ظاهر گشتند و دربارهٔ مرگ او، یعنی آنچه که می‌بایست در اورشلیم به انجام رسد، صحبت می‌کردند.^{۳۲} در این موقع پترُس و همراهان او به خواب رفته بودند، اما

وقتی بیدار شدند و جلال او و آن دو مردی را که در کنار او ایستاده بودند مشاهده کردند.^{۳۳} در حالی که آن دو نفر از نزد عیسی می‌رفتند پترُس به او عرض کرد: «ای استاد، چه خوب است که ما در اینجا هستیم! سه سایبان بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.» پترُس بدون آنکه بفهمد چه می‌گوید این سخن را گفت.^{۳۴} هنوز حرفش تمام نشده بود که ابری آمد و بر آنها سایه افکند و وقتی ابر آنها را فرا گرفت شاگردان ترسیدند.^{۳۵} از ابر ندائی آمد: «این است پسر من و برگزیده من، به او گوش دهید.»^{۳۶} وقتی آن ندا به پایان رسید، آن‌ها عیسی را تنها دیدند. آن سه نفر خاموش ماندند و در آن روزها از آنچه دیده بودند چیزی به کسی نگفتند.

شفای یک میرگی دار

(همچنین در متی ۱۷: ۱۴-۱۸ و مرقس ۹: ۱۴-۲۷)

^{۳۷} روز بعد وقتی از کوه پایین می‌آمدند جمعیت زیادی در انتظار عیسی بود.^{۳۸} ناگهان مردی از وسط جمعیت فریاد زد: «ای استاد، از تو التماس می‌کنم به پسر من، که یگانه فرزند من است، نظری بیاندازی.»^{۳۹} روحی او را می‌گیرد و ناگهان فریاد می‌زند، کف از دهانش بیرون می‌آید و بدنش به تشنج افتاده می‌لرزد و با دشواری زیاد او را رها می‌کند.^{۴۰} از شاگردان تو تقاضا کردم که آن روح را بیرون کنند اما نتوانستند.»^{۴۱} عیسی جواب داد: «مردمان این روزگار، چقدر بی‌ایمان و فاسد هستند! تا کی با شما باشم و شما را تحمل کنم؟ پسرت را به این جا بیاور.»^{۴۲} اما قبل از آنکه پسر به نزد عیسی برسد روح ناپاک او را به زمین زد و به تشنج انداخته تکان سختی داد. عیسی با تندی به روح ناپاک امر کرد خارج شود و آن پسر را شفا بخشید و به پدرش سپرد.^{۴۳} همه مردم از بزرگی خدا حیران ماندند.

دومین پیشگوئی عیسی درباره مرگ خود

(همچنین در متی ۱۷: ۲۲-۲۳ و مرقس ۹: ۳۰-۳۲)

در حالی که عموم مردم از تمام کارهای عیسی در حیرت بودند عیسی به شاگردان فرمود:
«این سخن مرا بخاطر بسپارید: پسر انسان به دست آدمیان تسلیم خواهد شد.»^{۴۴} اما آنها
نفهمیدند چه می‌گوید. مقصد عیسی بطوری برای آنها پوشیده بود که آن را نفهمیدند و
می‌ترسیدند آن را از او بپرسند.

کی از همه بزرگتر است؟

(همچنین در متی ۱۸: ۱-۵ و مرقس ۹: ۳۳-۳۷)

^{۴۶} مباحثه‌ای در میان آنها درگرفت که کی بین آنها از همه بزرگتر است. ^{۴۷} عیسی فهمید که در
ذهن شان چه افکاری می‌گذرد، پس کودکی را گرفت و او را در کنار خود قرار داد ^{۴۸} و به آنها
فرمود: «هرکه این کودک را به نام من بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا
پذیرفته است، زیرا در بین شما آن کسی بزرگتر است که از همه کوچکتر می‌باشد.»

هرکه بر ضد شما نباشد با شماست

(همچنین در مرقس ۹: ۳۸-۴۰)

^{۴۹} یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که با ذکر نام تو ارواح ناپاک را بیرون
می‌کرد اما چون از ما نبود کوشش کردیم مانع کار او شویم.» ^{۵۰} عیسی به او فرمود: «با او کاری
نداشته باشید زیرا هرکه ضد شما نباشد با شماست.»

بی‌مهری دهاتیان سامری

^{۵۱} چون وقت آن رسید که عیسی به آسمان برده شود با عزمی محکم رو به اورشلیم نهاد ^{۵۲} و
قاصدانی پیشاپیش خود فرستاد. آنها حرکت کردند و به دهکده‌ای در سرزمین سامریان وارد
شدند تا برای او تدارک ببینند. ^{۵۳} اما مردمان آن ده نمی‌خواستند از او پذیرائی کنند، زیرا معلوم
بود که او عازم اورشلیم است. ^{۵۴} وقتی یعقوب و یوحنا، شاگردان او، این جریان را دیدند گفتند:

«خداوندا، آیا می خواهی بگوئیم از آسمان آتشی ببارد و همه آنها را بسوزاند؟»^{۵۵} اما او برگشت و آنها را ملامت کرد^{۵۶} و روانه دهکده دیگری شدند.

شرایط پیروی از عیسی

(همچنین در متی ۱۹:۸-۲۲)

^{۵۷} در بین راه مردی به او عرض کرد: «هر جا بروی من به دنبال تو می آیم.»^{۵۸} عیسی جواب داد: «روباهان، لانه و پرندگان، آشیانه دارند اما پسر انسان هیچ جایی ندارد که در آن استراحت کند.»^{۵۹} عیسی به شخص دیگری فرمود: «بامن بیا.» اما او جواب داد: «ای آقا، بگذار اول بروم پدرم را به خاک بسپارم.»^{۶۰} عیسی فرمود: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند، تو برو و پادشاهی خدا را در همه جا اعلام نما.»^{۶۱} شخص دیگری گفت: «ای آقا، من با تو خواهم آمد اما اجازه بفرما اول با خانواده ام خداحافظی کنم.»^{۶۲} عیسی به او فرمود: «کسی که در وقت قلبه به پشت سر ببیند لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا خدمت کند.»

خدمت هفتاد نفر

۱۰ بعد از این، عیسی خداوند، هفتاد نفر دیگر را تعیین فرمود و آنها را دو نفر دو نفر پیشاپیش خود به شهرها و نقاطی که در نظر داشت از آنها دیدن نماید فرستاد.^۲ به آنها فرمود: «محصول فراوان است اما کارگر کم، پس از صاحب محصول تقاضا کنید که کارگرانی برای جمع آوری محصول بفرستد.^۳ بروید و بدانید که من شما را مثل بره ها در بین گرگها می فرستم.^۴ هیچ کیسه یا خرجین یا بوت با خود نبرید و در بین راه با کسی سلام و علیک نکنید.^۵ به هر خانه ای که داخل می شوید اولین کلام شما این باشد: «سلام بر این خانه باد.»^۶ اگر کسی اهل صلح و صفا در آنجا باشد: سلام شما بر او قرار خواهد گرفت وگرنه آن سلام به خود شما باز خواهد گشت.^۷ در همان خانه بمانید و از آنچه پیش شما می گذارند بخورید و بنوشید، زیرا

کارگر مستحق مزد خود است. خانه به خانه نگرديد. ^۸ وقتی به شهری وارد می شوید و از شما استقبال می کنند، غذایی را که برای شما تهیه می کنند بخورید. ^۹ بیماران آنجا را شفا دهید و بگوئید: «پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.» ^{۱۰} وقتی به شهری وارد می شوید و روی خوشی به شما نشان نمی دهند به داخل کوچه های آن شهر بروید و بگوئید: ^{۱۱} «خاکی را هم که از شهر شما به پاهای ما چسبیده است، پیش روی شما پاک می کنیم ولی این را بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.» ^{۱۲} بدانید که روز آخر برای سدوم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای آن شهر.

نکوهش شهرهای نا توبه کار

(همچنین در متی ۱۱: ۲۰-۲۴)

^{۱۳} وای بر تو ای خورزین، وای بر تو ای بیتسیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون می شد مدتها پیش از این، خطِ بینی کشیده، خاکستر نشین می شدند، و توبه می کردند. ^{۱۴} ولی روز داوری برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما. ^{۱۵} و اما تو ای کپرناحوم، می خواستی سر به آسمان بکشی؟ به دوزخ سرنگون خواهی شد. ^{۱۶} هرکه به شما گوش دهد، به من گوش داده است؛ هرکه شما را رد کند مرا رد کرده است و هرکه مرا رد کند فرستنده مرا رد کرده است.»

بازگشت از خدمت

^{۱۷} آن هفتاد شاگرد، خوش و خرم بازگشتند و عرض کردند: «خداوندا، با ذکر نام تو حتی ارواح ناپاک تسلیم ما می شوند!» ^{۱۸} عیسی جواب داد: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد. ^{۱۹} من به شما قدرت داده ام که مارها و گزدمها و تمام قوای دشمن را پایمال نمائید و هرگز هیچ چیز به شما صدمه ای نخواهد رسانید، ^{۲۰} ولی از این که ارواح تسلیم شما می شوند خوشی نکنید، بلکه شاد باشید که نامهای شما در عالم بالا ثبت شده است.»

شادمانی عیسی

(همچنین در متی ۱۱: ۲۵-۲۷ و ۱۳: ۱۶-۱۷)

^{۲۱} در آن لحظه روح القدس خوشی بزرگی به عیسی بخشید و عیسی گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نموده به کودکان آشکار ساختی، بلی ای پدر، اراده تو چنین بود.

^{۲۲} پدر همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به آنها آشکار سازد می‌دانند پدر کیست.»

^{۲۳} عیسی رو به شاگردان خود کرد و بطور خصوصی گفت: «خوشابحال آن چشمانی که آنچه را شما می‌بینید، می‌بینند. ^{۲۴} بدانید پیامبران و پادشاهان بسیاری آرزو می‌کردند که آنچه را شما می‌بینید ببینند، اما ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید بشنوند اما نشنیدند.»

مثل سامری نیکو

^{۲۵} روزی یکی از معلمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: «ای استاد، چه باید بکنم تا وارث زندگی ابدی شوم؟» ^{۲۶} عیسی به او فرمود: «در تورات چه نوشته شده؟ آن را چگونه تفسیر می‌کنی؟» ^{۲۷} او جواب داد: «با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود خداوند، خدای خود را دوست بدار و همسایهات را مانند خودت محبت نما.» ^{۲۸} عیسی فرمود: «درست جواب دادی. این کار را بکن که زندگی خواهی داشت.» ^{۲۹} اما او برای اینکه نشان دهد آدم بی‌غرضی است به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟» ^{۳۰} عیسی چنین جواب داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می‌رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را برهنه نمودند و لت و کوب کردند و بحال نیم مرده انداختند و رفتند. ^{۳۱} اتفاقاً کاهنی از همان راه می‌گذشت، اما وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رفت. ^{۳۲} همچنین یک لاوی (خادم کاهن) به آن محل رسید و وقتی او

را دید از طرف دیگر عبور کرد.^{۳۳} پس از آن یک مسافر از قوم سامری به او رسید و وقتی او را دید دلش بحال او سوخت.^{۳۴} نزد او رفت، زخمهایش را با شراب شست و بر آنها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته سوار چهار پای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او پرستاری کرد.^{۳۵} روز بعد دو سکه نقره درآورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: «از او پرستاری کن و اگر بیشتر از این خرج کردی وقتی برگردم به تو می‌دهم.»^{۳۶} به عقیده تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می‌آید؟^{۳۷} جواب داد: «آن کسی که به او دلسوزی کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

در منزل مرتا و مریم

^{۳۸} در جریان سفر آنها، عیسی به دهکده‌ای آمد و در آنجا زنی به نام مرتا او را در خانه خود پذیرفت.^{۳۹} آن زن خواهری به نام مریم داشت که پیش پاهای عیسی خداوند نشست و به سخنان او گوش می‌داد.^{۴۰} در این وقت مرتا به خاطر کارهای زیادی که داشت پریشان بود. پس پیش عیسی آمد و عرض کرد: «خداوندا، هیچ در فکر این نیستی که خواهر من مرا در کار پذیرایی تنها مانده است؟ آخر به او بگو بیاید به من کمک کند.»^{۴۱} اما عیسی خداوند جواب داد: «ای مرتا، ای مرتا، تو برای چیزهای بسیار پریشان و ناراحت هستی.^{۴۲} اما فقط یک چیز لازم است: آن چه مریم انتخاب کرده از همه بهتر است و از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم دعا

(همچنین در متی ۹:۶-۱۳ و ۷:۷-۱۱)

۱ روزی عیسی در محلی به دعا مشغول بود. وقتی از دعا فارغ شد یکی از شاگردان به او گفت: «خداوندا، همانطور که یحیی به شاگردان خود یاد داده است، تو هم دعا کردن را به ما یاد بده.»^۲ عیسی به ایشان فرمود: «هر وقت دعا می‌کنید بگویید:

ای پدر، نام تو مقدس باد، پادشاهی تو بیاید.^۳ نان روزانه ما را هر روز به ما بده^۴ و گناهان ما را ببخش، زیرا ما نیز همه کسانی را که به ما بدی کرده‌اند می‌بخشیم و ما را از وسوسه‌ها دور نگاهدار.»

^۵ سپس به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما دوستی داشته باشد و نیمه شب پیش آن دوست برود و بگوید: «ای دوست، سه دانه نان به من قرض بده.»^۶ یکی از دوستانم که در سفر بود به خانه من داخل شده است و چیزی ندارم پیش او بگذارم.»^۷ و او از داخل جواب بدهد: «مزاحم من نشو! حالا در قفل شده است و من و اولادم به رختخواب رفته‌ایم و نمی‌توانم برخیزم تا چیزی به تو بدهم.»^۸ بدانید که حتی اگر از روی رفاقت برای او حاضر نکند، همان اصرار، او را وادار خواهد کرد که برخیزد و هرچه را دوستش احتیاج دارد به او بدهد.

^۹ پس به شما می‌گویم تقاضا کنید که به شما داده خواهد شد، بجوئید که پیدا خواهید کرد، بکوبید که در به روی شما باز خواهد شد.^{۱۰} چون هرکه بخواهد به دست می‌آورد و هرکه بجوید پیدا می‌کند و هرکه بکوبد در برویش باز می‌شود.^{۱۱} آیا در میان شما پدری هست که وقتی که پسرش از او ماهی بخواهد به عوض ماهی، ماری در دستش بگذارد.^{۱۲} یا وقتی تخم مرغ بخواهد گزدمی به او بدهد؟^{۱۳} پس اگر شما با اینکه خود خطا کار هستید می‌دانید چگونه چیزهای خوب را به فرزندان تان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، روح القدس را به آنانی که از او تقاضا می‌کنند عطا خواهد فرمود!»

عیسی و شیطان

(همچنین در متی ۱۲: ۲۲ - ۳۰ و مرقس ۳: ۲۰ - ۲۷)

^{۱۴} عیسی یک روح گنگ را از شخصی بیرون می‌کرد و وقتی روح ناپاک بیرون آمد مرد گنگ شروع به حرف زدن کرد و مردم حیرت کردند.^{۱۵} اما بعضی‌ها گفتند: «او بوسیلهٔ بعلزبول، رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌راند.»^{۱۶} دیگران از راه امتحان از او تقاضای معجزه آسمانی

کردند.^{۱۷} اما او افکار آنها را درک کرد و فرمود: «هر سلطنتی که بر ضد خودش تقسیم شود رو به خرابی می‌گذارد و خانواده‌ای که دو دستگی در آن باشد سقوط خواهد کرد.^{۱۸} همچنین اگر شیطان بر ضد خود تفرقه بیندازد سلطنتش چطور برقرار خواهد ماند؟ بهر صورت شما ادعا دارید که من بوسیله بَعْلَزِبُول ارواح ناپاک را بیرون می‌رانم.^{۱۹} اگر من بوسیله بَعْلَزِبُول ارواح ناپاک را بیرون می‌رانم یاران خود شما به چه وسیله آنها را بیرون می‌رانند؟ آنها ادعای شما را رد خواهند کرد.^{۲۰} اما اگر با قدرت خداست که من ارواح ناپاک را بیرون می‌رانم، بیقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.

^{۲۱} وقتی مرد زورمندی که کاملاً مسلح است از قلعه خود نگهبانی می‌کند دارایی او در امان است.
^{۲۲} اما وقتی کسی زورمندتر از او به او حمله کند او را از پای در می‌آورد و تیرها و زرهی را که تکیه‌گاه او هستند می‌برد و دارائیش را تاراج می‌کند.
^{۲۳} هرکه با من نباشد بر ضد من است و هرکه با من جمع نکند پراکنده می‌سازد.

بازگشت روح ناپاک

(همچنین در متی ۱۲: ۴۳-۴۵)

^{۲۴} وقتی روح ناپاکی از کسی بیرون می‌آید در جستجوی استراحتگاهی در بیابانهای بی‌آب و علف سرگردان می‌شود. وقتی جایی را پیدا نمی‌کند می‌گوید: «به منزلی که از آن بیرون آمدم باز می‌گردم.»^{۲۵} پس برمی‌گردد و آن خانه را جارو شده و منظم و مرتب می‌بیند.^{۲۶} او می‌رود و هفت روح بدتر از خود را جمع می‌کند و آنها همه وارد می‌شوند و جای می‌گیرند و در آخر، حال و روز آن مرد از گذشته‌اش بدتر می‌شود.»

سعادت واقعی

^{۲۷} در حالی که عیسی صحبت می‌کرد، زنی از میان جمعیت با صدایی بلند گفت: «خوشا بحال

آن مادری که تو را زایید و به تو شیر داد.»^{۲۸} اما او فرمود: «خوشا بحال آن کسانی که کلام خدا را بشنوند و آن را بجا بیاورند.»

در خواست معجزه آسمانی

(همچنین در متی ۱۲: ۳۸-۴۲)

^{۲۹} وقتی مردم در اطراف عیسی ازدحام کردند او به صحبت خود چنین ادامه داد: «مردمان این زمانه چقدر شیرینند! آن‌ها معجزه می‌خواهند، اما تنها معجزه‌ای که به ایشان داده خواهد شد معجزه یونس نبی است،^{۳۰} چون همانطور که یونس برای مردم نینوا نشانه‌ای بود، پسر انسان نیز برای مردم این زمان نشانه دیگری خواهد بود.^{۳۱} در روز داوری، ملکه جنوب با مردم این روزگار زنده خواهد شد و آنها را متهم خواهد ساخت، چون او از آن سر دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و شما بدانید آنکه در اینجاست از سلیمان بزرگتر است.^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با مردم این روزگار زنده خواهند شد و برضد آنها شهادت خواهند داد چون مردم نینوا در اثر پیام یونس توبه کردند و آنکه در اینجاست از یونس بزرگتر است.»

چراغ بدن

(همچنین در متی ۱۵: ۵ و ۶: ۲۲-۲۳)

^{۳۳} هیچکس چراغ را روشن نمی‌کند که آن را پنهان کند یا زیر تشت بگذارد، بلکه آن را روی چراغدان قرار می‌دهد تا کسانی که وارد اطاق می‌شوند نور را ببینند.^{۳۴} چراغ بدن تو چشم توست. وقتی چشمانت سالم هستند تمام وجود تو روشن است اما وقتی چشمهایت معیوب باشند تو در تاریکی هستی.^{۳۵} پس چشمان خود را باز کن مبادا نوری که داری تاریکی باشد.^{۳۶} اگر تمام وجود تو روشن باشد و هیچ قسمت آن در تاریکی نباشد وجود تو چنان نورانی خواهد بود که گویی چراغی نور خود را بر تو می‌درخشاند.»

نگویش پیروان فرقه فریسی و معلمان شریعت

(همچنین در متی ۱:۲۳ - ۳۶ و مرقس ۱۲:۳۸ - ۴۰)

^{۳۷} وقتی عیسی به صحبت خود خاتمه داد، یکی از پیروان فرقه فریسی، او را به صرف غذا دعوت کرد. او وارد شد و نشست. ^{۳۸} فریسی با تعجب ملاحظه کرد، که عیسی پیش از غذا دستهای خود را نشست. ^{۳۹} اما عیسی خداوند به او گفت: «ای فریسی ها، شما بیرون پیاله و بشقاب را می شویید در صورتی که در درون خود چیزی جز حرص و شرارت ندارید. ^{۴۰} ای احمق ها، آیا آن کسی که بیرون را ساخت درون را هم نساخت؟ ^{۴۱} از آنچه درون ظرفها دارید، خیرات کنید که همه اش برای شما پاک خواهد شد.

^{۴۲} وای بحال شما ای پیروان فرقه فریسی، شما از نعناع و پودینه و انواع ادویه ده یک می دهید، اما از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید. اینها چیزهایی است که شما باید بدون غافل ماندن از چیزهای دیگر به عمل آورید.

^{۴۳} وای بحال شما ای فریسی ها، شما صدر مجلس را در کنیسه ها و سلام و تعارف را در بازارها دوست دارید. ^{۴۴} وای بحال شما! شما مانند قبرهایی هستید که هیچ نشانه ای روی آنها نیست و مردم ندانسته و ناشناخته روی آنها راه می روند.»

^{۴۵} یکی از معلمان شریعت در جواب عیسی گفت: «ای استاد، وقتی چنین حرفهایی می زنی به ما هم برمی خورد.» ^{۴۶} عیسی در جواب فرمود: «بلی، ای معلمان شریعت، وای بحال شما نیز، چون بارهای بسیار سنگین بر دوش مردم می گذارید و خودتان یک انگشت هم به آن بار نمی زنید. ^{۴۷} وای بحال شما که مقبره های پیامبرانی را که پدران شما کشتند می سازید ^{۴۸} و به این وسیله اعمال پدرانتان را تائید و تصدیق می کنید، چون آنها مرتکب آن قتل ها شدند و شما اینها را بنا می کنید. ^{۴۹} این است که حکمت خدا می فرماید: «برای ایشان پیامبران و رسولان می فرستم، بعضی را می کشند و بعضی را آزار می رسانند»، ^{۵۰} تا مردم این زمانه مجبور شوند

جواب خون تمام پیامبرانی را که از اول پیدایش دنیا ریخته شده است بدهند،^{۵۱} از خون هابیل گرفته تا خون زکریا که بین قربانگاه و مکان مقدس عبادتگاه هلاک شد. بلی، بدانید که مردم این روزگار جواب همه آن‌ها را خواهند داد.

^{۵۲} وای بحال شما ای معلمان شریعت، شما کلید در معرفت را برمی‌دارید، خودتان داخل نمی‌شوید و آنانی را هم که می‌خواهند داخل شوند، نمی‌گذارید.»

^{۵۳} وقتی عیسی از آن خانه بیرون رفت علمای دین و فریسی‌ها با خشم و غضب دور او را گرفتند و او را در موضوعات بسیار سؤال پیچ نمودند^{۵۴} و در کمین بودند که او را با سخنان خودش به دام بیندازند.

پرهیز از ریاکاری

(همچنین در متی ۱۰: ۲۶-۲۷)

۱۲ ^۱ در این هنگام جمعیتی که هزاران هزار نفر می‌شد گرد آمده بود به طوری که یکدیگر را زیر پا می‌کردند. عیسی پیش از همه با شاگردان خود شروع به سخن کرده گفت: «از خمیرمایه فریسی‌ها یعنی منافقت آنها احتیاط کنید.^۲ هرچه پوشیده است عاقبت پرده از رویش برداشته خواهد شد و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد.^۳ بنابراین آنچه را که در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی روز شنیده خواهد شد و آنچه را که پشت درهای بسته نجوا کرده‌اید، روی بامها اعلام خواهد شد.

خدا ترسی

(همچنین در متی ۱۰: ۲۸-۳۱)

^۴ به شما که دوستان من هستید می‌گویم: از کسانی که بدن را می‌کشند و بعد از آن کار دیگری از

دست شان بر نمی آید نترسید.^۵ شما را آگاه می سازم که از چه کسی باید بترسید: از آن کسی بترسید که پس از کشتن، اختیار دارد به جهنم اندازد. بلی، می گویم از او باید بترسید.

۶ آیا قیمت پنج گنجشک دو رویه نمی باشد؟ اما هیچکدام از آنها از نظر خدا دور نیست. ۷ علاوه بر این حتی موهای سر شما تماماً شمرده شده است. هیچ نترسید، شما از گنجشک های بیشمار بیشتر ارزش دارید!

اقرار همبستگی با مسیح

(همچنین در متی ۳۲:۱۰-۳۳ و ۳۲:۱۲ و ۱۹:۱۰-۲۰)

۸ بدانید: هر که در برابر مردم خود را از من بداند پسر انسان در برابر فرشتگان خدا او را از خود خواهد دانست. ۹ اما هر که در برابر مردم بگوید که مرا نمی شناسد در حضور فرشتگان خدا ناشناس محسوب خواهد شد.

۱۰ هر که کلمه ای بر ضد پسر انسان بگوید بخشیده خواهد شد اما برای آن کسی که به روح القدس بد بگوید بخشیده نخواهد شد.

۱۱ وقتی شما را به کنیسه ها و محاکم و به حضور فرمانروایان می آورند نگران نباشید که چطور از خود دفاع کنید و چه بگوئید،^{۱۲} چون در همان ساعت روح القدس به شما نشان می دهد که چه بگوئید.»

مثل توانگر نادان

۱۳ مردی از میان جمعیت به عیسی گفت: «ای استاد، به برادر من بگو ارث خانواده را با من تقسیم کند.»^{۱۴} جواب داد: «ای مرد، کی مرا در میان شما قاضی و حکم قرار داده است؟»

۱۵ بعد به مردم فرمود: «هوشیار باشید. از هر نوع چشم گرسنگی و طمع، خود را دور بدارید، زیرا

زندگی واقعی را ثروت فراوان، تشکیل نمی‌دهد.»^{۱۶} سپس برای ایشان این مثل را آورده گفت: «مردی زمینی داشت که محصول فراوانی آورد.^{۱۷} با خود فکر کرد که: «چه کنم؟ جا ندارم که محصول خود را انبار کنم.»^{۱۸} سپس گفت: «خوب، فهمیدم چکار کنم، انبارها را خراب می‌کنم و آن‌ها را بزرگتر می‌سازم. غله و سایر اجناسم را جمع‌آوری می‌کنم.^{۱۹} آن وقت به خود می‌گویم: ای جان من، تو به فراوانی چیزهای خوب جمع کرده‌ای که برای سالیان درازی کفایت می‌کند، آسوده باش، بخور و بنوش و خوش بگذران.»^{۲۰} اما خدا به او فرمود: «ای احمق، همین امشب باید جانت را تسلیم کنی، پس آنچه اندوخته‌ای مال کی خواهد بود؟»^{۲۱} این است عاقبت مردی که برای خود ثروت می‌اندوزد ولی پیش خدا مفلس است.»

توکل بر خدا

(همچنین در متی ۲۵: ۶-۳۴)

^{۲۲} به شاگردان فرمود: «به این سبب است که به شما می‌گویم: به خاطر زندگی، نگران غذا و برای بدن، نگران لباس نباشید،^{۲۳} زیرا زندگی بالاتر از غذا و بدن بالاتر از لباس است.^{۲۴} به زاغها فکر کنید: نه می‌کارند و نه درو می‌کنند، نه انبار دارند و نه کاهدان، ولی خدا به آن‌ها روزی می‌دهد و شما خیلی بیشتر از پرندگان ارزش دارید!^{۲۵} آیا یکی از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به طول عمر خود بیفزاید؟^{۲۶} پس اگر شما کاری به این کوچکی را هم نمی‌توانید بکنید چرا در مورد بقیه چیزها نگران هستید؟

^{۲۷} در رشد و نمو سوسنها تأمل کنید: نه می‌ریسند و نه می‌بافند، ولی بدانید که حتی سلیمان هم با آن همه حشمت و جلال مثل یکی از آن‌ها آراسته نشد،^{۲۸} باری، اگر خدا علفی را که امروز در صحرا می‌روید و فردا در تنور سوخته می‌شود چنین می‌آراید چقدر بیشتر ای کم ایمانان شما را خواهد پوشانید!^{۲۹} برای آنچه می‌خورید و می‌نوشید اینقدر تشویش نکنید و نگران نباشید،^{۳۰} چون اینها تماماً چیزهایی است که مردم این دنیا دنبال می‌کنند. اما شما پدری دارید که می‌داند به آن‌ها محتاجید.^{۳۱} شما پادشاهی او را هدف خود قرار دهید و بقیه چیزها به شما نیز

ثروت در آسمان

(همچنین در متی ۱۹:۶ - ۲۱)

^{۳۲} ای گله کوچک، هیچ نترسید، زیرا خوشی پدر شما در این است که آن پادشاهی را به شما عطا کند. ^{۳۳} آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید و برای خود بکس هایی آماده کنید که کهنه نمی شود و گنجی در آن عالم ذخیره نمائید که هیچ کم نمی شود و هیچ دزدی نمی تواند به آن دستبرد بزند و موریانه آن را تباه نمی کند، ^{۳۴} زیرا اموال شما هر کجا باشد دل شما هم آنجا خواهد بود.

خادمان کمر بسته

^{۳۵} با کمرهای بسته و چراغ های روشن آماده کار باشید. ^{۳۶} مانند اشخاصی باشید که منتظر آمدن ارباب خود از یک مجلس عروسی هستند و حاضرند که هر وقت برسد و در را بکوبد، او را به داخل بیاورند. ^{۳۷} خوشا به حال خادمانی که وقتی ارباب شان می آید آنها را چشم به راه ببینند. بیقین بدانید که کمر خود را خواهد بست، آنها را بر سردسترخوان خواهد نشانید و به خدمت آنها خواهد پرداخت، ^{۳۸} چه نیمه شب باشد و چه قبل از سپیده دم، خوشا به حال آنها اگر وقتی ارباب شان می آید ملاحظه کند که آنها چشم به راه هستند. ^{۳۹} خاطر جمع باشید، اگر صاحب خانه می دانست که دزد چه ساعتی می آید، نمی گذاشت وارد خانه اش بشود. ^{۴۰} پس آماده باشید چون پسر انسان در ساعتی می آید که شما کمتر انتظار آن را دارید.»

^{۴۱} پترس عرض کرد: «خداوندا، آیا مقصد تو از این مثال تنها ما هستیم یا برای همه است؟»

^{۴۲} عیسی خداوند فرمود: «خوب، کیست آن ناظر امین و با تدبیر که اربابش او را مقرر کند تا نوکرانش را اداره نماید و در وقت مناسب جیره آن ها را بدهد؟ ^{۴۳} خوشا به حال آن غلامی که

وقتی اربابش می‌آید او را سرکار خود ببیند.^{۴۴} بیقین بدانید که اربابش او را ناظر همهٔ املاک خود خواهد کرد.^{۴۵} اما اگر آن غلام به خود بگوید: «ارباب به این زودی نخواهد آمد» و دست به آزار غلامان و کنیزان بزند و بخورد و بنوشد و مستی کند،^{۴۶} یک روز که آن غلام انتظارش را ندارد و در ساعتی که او نمی‌داند ارباب خواهد رسید و او را تکه‌تکه خواهد کرد و به این ترتیب او جزو نامطیعان خواهد شد.

^{۴۷} غلامی که خواسته‌های ارباب خود را می‌داند و با وجود این برای اجرای آن‌ها هیچ اقدامی نمی‌کند با قمچین ضربه‌های بسیار خواهد خورد.^{۴۸} اما کسی که از خواسته‌های اربابش بی‌خبر است و مرتکب عملی می‌شود که سزاور تنبیه می‌باشد ضربه‌های کمتری خواهد خورد. هرگاه به کسی زیاده داده شود از او زیاد مطالبه خواهد شد و هرگاه به کسی زیاده سپرده شود از او زیاده‌تر مطالبه خواهد شد.

تفرقه

(همچنین در متی ۱۰: ۳۴-۳۶)

^{۴۹} من آمده‌ام تا بر روی زمین آتشی روشن کنم و ای کاش زودتر از این روشن می‌شد.^{۵۰} من تعمیدی در پیش دارم که باید اجرا شود و تا زمان انجام آن چقدر زیر فشار هستم! ^{۵۱} آیا گمان می‌کنید من آمده‌ام تا صلح بر روی زمین برقرار کنم؟ نخیر، اینطور نیست! بدانید که من آمده‌ام تا تفرقه بیاندازم،^{۵۲} زیرا از این پس بین پنج نفر اعضای یک خانواده تفرقه خواهد افتاد، سه نفر مخالف دو نفر و دو نفر مخالف سه نفر خواهند بود:^{۵۳} پدر مخالف پسر و پسر مخالف پدر، مادر مخالف دختر و دختر مخالف مادر، خوشو مخالف عروس و عروس مخالف خوشو.»

شناختن زمان

(همچنین در متی ۱۶: ۲-۳)

^{۵۴} همچنین به مردم فرمود: «شما وقتی می بینید که ابرها از مغرب نمودار می شوند فوراً می گوئید: «باران می بارد» و باران هم می بارد. ^{۵۵} وقتی باد از جانب جنوب می آید می گوئید: «گرمای شدیدی خواهد شد» و همینطور می شود. ^{۵۶} ای منافقان! شما که می توانید به ظواهر زمین و آسمان نگاه کنید و حالت آن را پیش بینی کنید چگونه از درک معنی این روزگار عاجزید؟

مصالحه با مدعی

(همچنین در متی ۵: ۲۵ - ۲۶)

^{۵۷} چرا نمی توانید راه راست را برای خود تشخیص دهید؟ ^{۵۸} اگر کسی برضد تو دعوی کند و تو را به محکمه بکشاند کوشش کن هنگامی که هنوز در راه هستی با او صلح نمایی و اگر نه او تو را پیش قاضی می برد و قاضی تو را به دست عسکر می دهد و عسکر تو را به زندان می اندازد. ^{۵۹} بدان که تا پول آخر را ندهی بیرون نخواهی آمد.»

توبه یا هلاکت

۱۳ ^۱ در همان هنگام عده ای در آنجا حضور داشتند که داستان جلیلیانی را که پیلاتس خون شان را با قربانیهای شان در آمیخته بود ذکر کردند. ^۲ عیسی به آنها جواب داد: «آیا تصور می کنید این جلیلیان که دچار آن سرنوشت شدند از دیگر جلیلیان خطا کار تر بودند؟ ^۳ یقیناً نخیر، اما بدانید که اگر توبه نکنید همه شما مانند آنها نابود خواهید شد. ^۴ و یا آن هجده نفری که در موقع فرو ریختن برجی در سیلوحا کشته شدند، خیال می کنید که از دیگر مردمانی که در اورشلیم زندگی می کردند گناهکارتر بودند؟ ^۵ نخیر، بلکه مطمئن باشید اگر توبه نکنید، همه شما مانند آنها نابود خواهید شد.»

مَثَل درخت بی بر

^۶ عیسی برای آنها این مَثَل را آورده گفت: «مردی در تاجکستانش درخت انجیری داشت و برای چیدن میوه به آنجا رفت ولی چیزی پیدا نکرد. ^۷ پس به باغبان گفت: «ببین حالا سه سال است که من می‌آیم و در این درخت دنبال میوه می‌گردم ولی چیزی پیدا نکرده‌ام. آن را ببر، چرا بی‌سبب زمین را اشغال کند؟» ^۸ اما او جواب داد: «ارباب، این یک سال هم بگذار بماند تا من دورش را بکنم و کود بریزم. ^۹ اگر در موسم آینده میوه آورد، چه بهتر و گرنه امر کن تا آن را ببرند.»»

شفای زن پُشت خمیده در روز سَبَت

^{۱۰} یک روز سَبَت عیسی در کنیسه‌ای به تعلیم مشغول بود. ^{۱۱} در آنجا زنی بود که روحی ناپاک او را مدت هجده سال رنجور کرده بود. پشتش خمیده شده بود و نمی‌توانست راست بایستد. ^{۱۲} وقتی عیسی او را دید به او فرمود: «ای زن، تو از بیماری خود شفا یافتی.» ^{۱۳} بعد دستهای خود را بر او گذاشت و فوراً قامت او راست شد و به شکرگزاری پرودگار پرداخت. ^{۱۴} اما در عوض سرپرست کنیسه از اینکه عیسی در روز سَبَت شفا داده بود، دلگیر شد و به جماعت گفت: «شش روز تعیین شده است که باید کار کرد، در یکی از آن روزها بیایید و شفا بیابید، نه در روز سَبَت.» ^{۱۵} عیسی خداوند در جواب او فرمود: «ای منافقان! آیا کسی در میان شما پیدا می‌شود که در روز سَبَت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نکند و برای آب دادن بیرون نبرد؟ ^{۱۶} پس چه عیب دارد اگر این زن که دختر ابراهیم است و هجده سال گرفتار شیطان بود، در روز سَبَت از این بندها آزاد شود؟» ^{۱۷} وقتی عیسی این سخنان را فرمود مخالفان او خجل گشتند، در حالی که عموم مردم از اعمال شگفت‌انگیزی که انجام می‌داد خوشحال بودند.

مَثَل‌های دانه آوری و خمیرمایه

(همچنین در متی ۱۳:۳۱-۳۲ و مرقس ۴:۳۰-۳۲ و متی ۱۳:۳۳)

^{۱۸} عیسی به سخنان خود ادامه داد و فرمود: «پادشاهی خدا مانند چیست؟ آن را به چه چیز تشبیه کنم؟^{۱۹} مانند دانهٔ اوری است که شخصی آن را در باغ خود کاشت، آن دانه رشد کرد و درختی شد و پرندگان آمدند و در میان شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.»

^{۲۰} باز فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیز تشبیه کنم؟^{۲۱} مانند خمیرمایه‌ای است که زنی آن را با سه پیمانه آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر برسد.»

دروازهٔ تنگ

(همچنین در متی ۷:۱۳-۱۴ و ۲۱-۲۳)

^{۲۲} عیسی به سفر خود در شهرها و دهات ادامه داد و در حالی که بسوی اورشلیم می‌رفت به مردم تعلیم می‌داد. ^{۲۳} شخصی از او پرسید: «ای آقا، آیا فقط عدّهٔ کمی نجات می‌یابند؟» عیسی به ایشان گفت: ^{۲۴} «سخت بکوشید تا خود را به داخل دروازهٔ تنگ برسانید و بدانید که عدّهٔ بسیاری برای ورود کوشش خواهند کرد ولی توفیق نخواهند یافت. ^{۲۵} بعد از آن که صاحب خانه برخیزد و در را قفل کند شما خود را بیرون خواهید دید و در آن موقع در را می‌کوبید و می‌گویید: «ای آقا، اجازه بفرما به داخل بیائیم.» اما جواب او فقط این خواهد بود: «من نمی‌دانم شما از کجا آمده‌اید.» ^{۲۶} بعد شما خواهید گفت: «ما با تو سر یک دسترخوان خوردیم و نوشیدیم و تو در کوچه‌های ما تعلیم می‌دادی.» ^{۲۷} اما او باز به شما خواهد گفت: «من نمی‌دانم شما از کجا آمده‌اید. ای بدکاران همه از پیش چشم من دور شوید.» ^{۲۸} در آن زمان شما که ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمام پیامبران را در پادشاهی خدا می‌بینید در حالی که خودتان محروم هستید، چقدر گریه خواهید کرد و دندان بر دندان خواهید فشرد. ^{۲۹} مردم از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در پادشاهی خدا بر سر دسترخوان خواهند نشست. ^{۳۰} بلی، آنها که اکنون آخرین هستند، اولین و آنها که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند بود.»

ماتم برای اورشلیم

(همچنین در متی ۲۳: ۳۷ - ۳۹)

^{۳۱} در آن موقع عده‌ای از پیروان فرقه فریسی پیش او آمدند و گفتند: «اینجا را ترک کن و به جای دیگری برو. هیرودیس قصد جان تو را دارد.» ^{۳۲} عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید: من امروز و فردا ارواح ناپاک را بیرون می‌رانم و شفا می‌دهم و در روز سوم به هدف خود می‌رسم. ^{۳۳} اما باید امروز و فردا و پس فردا به سفر خود ادامه دهم زیرا این محال است که پیامبر در جایی جز اورشلیم بمیرد.

^{۳۴} ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را می‌کشی و آنانی را که پیش تو فرستاده می‌شوند سنگسار می‌کنی! چه بسیار آرزو داشته‌ام مانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر پر و بالش می‌گیرد فرزندان تو را به دور خود جمع کنم اما نخواستی. ^{۳۵} اینک خانه شما به خودتان ویران و گذاشته می‌شود! و بدانید که دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگویید: متبارک است آن کسی که به نام خداوند می‌آید.»

شفای مرد مبتلا به مرض آب‌گرفتگی

۱۴ ^۱ در یک روز سبت عیسی برای صرف غذا به منزل یکی از بزرگان فرقه فریسی رفت. آنها با دقت مراقب او بودند. ^۲ آنجا در برابر او مردی دیده می‌شد که مبتلا به مرض آب‌گرفتگی بود. ^۳ عیسی از معلمان شریعت و فریسی‌ها پرسید: «آیا شفای بیماران در روز سبت جایز است یا نه؟» ^۴ آن‌ها چیزی نگفتند. پس عیسی آن مرد را شفا داد و رخصت داد. ^۵ بعد رو به آنها کرد و فرمود: «اگر پسر یا گاو یکی از شما در چاه بیفتد آیا بخاطر این که روز سبت است در بیرون آوردنش دچار تردید خواهید شد؟» ^۶ و آن‌ها برای این سؤال جوابی نیافتند.

برتری جویی و فروتنی

^۷ وقتی عیسی دید که مهمانان چطور صدر مجلس را برای خود اختیار می‌کردند برای ایشان مثلی آورده گفت: ^۸ «وقتی کسی شما را به یک مجلس عروسی دعوت می‌کند در صدر مجلس ننشینید، زیرا امکان دارد که شخصی مهمتر از شما دعوت شده باشد ^۹ و میزبان بیاید و به شما بگوید: «جای خود را به این آقا بده.» در آن صورت باید با شرمساری در پایین مجلس بنشینید. ^{۱۰} نخیر، وقتی دعوت از تو می‌شود برو و در پایین مجلس بنشین تا وقتی میزبان تو آمد، بگوید: «دوست من، بفرما بالاتر.» پس تمام مهمانان احترامی را که به تو می‌شود خواهند دید. ^{۱۱} چون هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز خواهد گردید.»

^{۱۲} بعد به میزبان خود گفت: «وقتی مهمانی شام یا چاشت ترتیب می‌دهی دوستان، برادران و دیگر خویشان یا همسایگان ثروتمند خود را دعوت نکن مبادا آنها هم متقابلاً از تو دعوت کنند و به این ترتیب عوض خود را بگیری، ^{۱۳} بلکه وقتی مهمانی می‌دهی بینویان و مفلوجان و لنگان و کورها را دعوت کن ^{۱۴} و خوشبخت خواهی بود چون آنها هیچگونه وسیلهٔ عوض دادن ندارند و تو در آن روزی که عادلان زنده می‌شوند عوض خواهی گرفت.»

جشن پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۱:۲۲ - ۱۰)

^{۱۵} یکی از حاضران، بعد از شنیدن این سخنان به او عرض کرد: «خوشا به حال آن کسی که در پادشاهی خدا سر دسترخوان بنشیند.» ^{۱۶} اما عیسی جواب داد: «مردی مهمانی شام بزرگی ترتیب داد و عدهٔ زیادی را دعوت کرد. ^{۱۷} در وقت شام غلام خود را با پیغامی پیش مهمانان فرستاد که حالا بیائید، همه چیز حاضر است. ^{۱۸} اما همه شروع به عذرآوردن کردند. اولی گفت: «من قطعه زمینی خریده‌ام و باید بروم آن را ببینم. لطفاً عذر مرا بپذیر.» ^{۱۹} دومی گفت: «من پنج جفت گاو خریده‌ام و حالا می‌روم آن‌ها را امتحان کنم. لطفاً مرا معذور بدار.» ^{۲۰} نفر بعدی

گفت: «من نو عروسی کرده‌ام و به این سبب نمی‌توانم بیایم.»^{۲۱} وقتی آن غلام برگشت و موضوع را به اطلاع ارباب خود رسانید، ارباب عصبانی شد و به او گفت: «زود به کوچه‌ها و پس کوچه‌های شهر برو و بینوایان و مفلوجان و کورها و لنگان را پیش من بیاور.»^{۲۲} بعداً غلام گفت: «ارباب، امر تو اطاعت شد و هنوز هم جا هست.»^{۲۳} ارباب جواب داد: «به سرکها و کوچه‌باغها برو و با اصرار همه را دعوت کن که بیایند تا خانه من پُر شود.»^{۲۴} بدانید که هیچیک از آن کسانی که دعوت کرده بودم مزه این مهمانی را نخواهد چشید.»

بهای پیروی از مسیح

(همچنین در متی ۱۰: ۳۷-۳۸)

^{۲۵} در بین راه جمعیت بزرگی همراه عیسی بود. او به آنها رو کرد و فرمود: ^{۲۶} «اگر کسی پیش من بیاید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادران و خواهران و حتی جان خود دست نشوید نمی‌تواند شاگرد من باشد.»^{۲۷} کسی که صلیب خود را بر ندارد و با من نیاید نمی‌تواند شاگرد من باشد.^{۲۸} اگر کسی از شما به فکر ساختن یک برج باشد، آیا اول نمی‌نشیند و مخارج آن را برآورد نمی‌کند تا ببیند آیا استطاعت تمام کردن آن را دارد یا نه؟^{۲۹} در غیر اینصورت اگر پایه آن را بگذارد و بعد نتواند آن را تمام کند همه کسانی که آن را ببینند به او خواهند خندید.^{۳۰} و خواهند گفت: «این مرد ساختمانی را شروع کرد ولی نتوانست آن را تمام کند.»^{۳۱} یا کدام پادشاهی است که به جنگ پادشاه دیگری برود بدون آنکه اول بنشیند و مطالعه کند که آیا با ده هزار سپاهی می‌تواند با یک لشکر بیست هزار نفری مقابله کند؟^{۳۲} و اگر نتواند، او خیلی زودتر از اینکه دشمن سر برسد سفیری می‌فرستد و تقاضای صلح می‌کند.^{۳۳} همچنین اگر شما حاضر نیستید تمام هستی خود را از دست بدهید نمی‌توانید شاگرد من باشید.

نمک فاسد

(همچنین در متی ۱۳: ۵ و مرقس ۹: ۵۰)

^{۳۴} نمک چیز خوبی است اما اگر خود نمک بی مزه شود به چه وسیله مزه اصلی خود را باز یابد؟
^{۳۵} دیگر نه برای زمین مصرفی دارد و نه می توان بصورت کود از آن استفاده کرد. آن را فقط باید دور ریخت. اگر گوش شنوا دارید بشنوید.»

گوسفند گمشده

(همچنین در متی ۱۸: ۱۲-۱۴)

۱۵ ^۱ در این اثنا جزیه گیران و خطاکاران ازدحام کرده بودند تا به سخنان او گوش دهند.
^۲ پیروان فرقه فریسی و علمای یهود غم غم کنان گفتند: «این مرد اشخاص بی سر و پا را با خوشرویی می پذیرد و با آنها غذا می خورد.» ^۳ به این جهت عیسی مثلی آورد و گفت: ^۴ «فرض کنید یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها را گم کند، آیا نود و نه تای دیگر را در چراگاه نمی گذارد و دنبال آن گمشده نمی رود تا آن را پیدا کند؟ ^۵ و وقتی آن را پیدا کرد با خوشحالی آن را به دوش می گیرد ^۶ و به خانه می رود و همه دوستان و همسایگان را جمع می کند و می گوید: «با من خوشی کنید، گوسفند گمشده خود را پیدا کرده ام.» ^۷ بدانید که به همان طریق برای یک گناهکار که توبه می کند در آسمان بیشتر خوشی و سرور خواهد بود تا برای نود و نه شخص پرهیزگار که نیازی به توبه ندارند.

سکه گمشده

^۸ و یا فرض کنید زنی ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند آیا چراغی روشن نمی کند و خانه را جارو نمی نماید و در هر گوشه به دنبال آن نمی گردد تا آن را پیدا کند؟ ^۹ و وقتی پیدا کرد همه دوستان و همسایگان خود را جمع می کند و می گوید: «با من خوشی کنید، پولی را که گم کرده بودم، پیدا کردم.» ^{۱۰} به همان طریق بدانید که برای یک گناهکار که توبه می کند در میان فرشتگان خدا خوشی و سرور خواهد بود.»

^{۱۱} باز فرمود: «مردی بود که دو پسر داشت. ^{۱۲} پسر کوچکتر به پدر گفت: «پدر، حصه مرا از دارائی خود به من بده.» پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. ^{۱۳} چند روز بعد پسر کوچک تمام حصه خود را به پول نقد تبدیل کرد و رهسپار سرزمین دوردستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی به باد داد. ^{۱۴} وقتی تمام آن را خرج کرد قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگدستی شد. ^{۱۵} پس رفت و نوکر یکی از ملاکین آن محل شد. آن شخص او را به مزرعه خود فرستاد تا خوکهایش را بچراند. ^{۱۶} او آرزو داشت شکم خود را با خوراکی که خوکها می خورند پُر کند ولی هیچکس به او چیزی نمی داد. ^{۱۷} آخر به خود آمد و گفت: «بسیاری از مزدوران پدر من نان کافی و حتی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. ^{۱۸} من برمی خیزم و پیش پدر خود می روم و به او می گویم: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده ام. ^{۱۹} دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. با من هم مثل یکی از نوکران خود رفتار کن.» ^{۲۰} پس برخاست و رهسپار خانه پدر شد. هنوز تا خانه فاصله زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش بحال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردش انداخت و به گرمی او را بوسید. ^{۲۱} پسر گفت: «پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.» ^{۲۲} اما پدر به نوکران خود گفت: «زود بروید. بهترین چپن را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی به انگشتش و بوت به پاهایش کنید. ^{۲۳} گوساله چاق را بیاورید و حلال کنید تا مجلس جشنی برپا کنیم، ^{۲۴} چون این پسر من مرده بود زنده شده و گم شده بود پیدا شده است.» به این ترتیب جشن و سرور شروع شد.

^{۲۵} در این هنگام پسر کلانتر در مزرعه بود و وقتی باز گشت، همینکه به خانه نزدیک شد صدای رقص و موسیقی را شنید. ^{۲۶} یکی از نوکران را صدا کرد و پرسید: «چی شده است؟» ^{۲۷} نوکر به او گفت: «برادرت آمده و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته، گوساله چاق را کشته است.» ^{۲۸} اما پسر بزرگ قهر کرد و به هیچ وجه نمی خواست به داخل بیاید پدرش بیرون آمد و

به او التماس نمود. ^{۲۹} اما او در جواب پدر گفت: «تو خوب می دانی که من در این چند سال چطور مانند یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و هیچوقت از اوامر تو سرپیچی نکرده‌ام و تو حتی یک بزغاله هم به من ندادی تا با دوستان خود خوش بگذرانم. ^{۳۰} اما حالا که این پسرت پیدا شده، بعد از آنکه همه ثروت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است برای او گوساله چاق می‌کشی.» ^{۳۱} پدر گفت: «پسرم، تو همیشه با من هستی و هرچه من دارم از تو است. ^{۳۲} اما اکنون باید جشن بگیریم و خوشی کنیم، زیرا این برادر تو است که مرده بود، زنده شده است و گم شده بود، پیدا شده است.»

ناظر نادرست

۱۶ ^۱ عیسی همچنین به شاگردان فرمود: «شخصی ثروتمند ناظری داشت و شکایاتی به او رسید که آن ناظر از دارائی اش سوءاستفاده می‌کند. ^۲ پس او را خواسته گفت: «این چه حرفهایی است که درباره تو می‌شنوم. حسابهایت را پس بده چون دیگر نمی‌توانی در اینجا ناظر باشی.» ^۳ آن ناظر پیش خود گفت: «حالا که ارباب من می‌خواهد کار ناظری را از من بگیرد چه باید بکنم؟ من که نه توان بیل زدن دارم و نه روی گدایی کردن. ^۴ بلی می‌دانم چه کنم تا مطمئن شوم که وقتی مرا از این کار برکنار کرد اشخاصی باشند که در خانه‌های خود را بر روی من باز کنند.» ^۵ پس قرضداران ارباب را یک به یک حاضر کرد. به اولی گفت: «چقدر از ارباب من قرضدار هستی؟» ^۶ جواب داد: «صد پیمانۀ روغن زیتون.» گفت: «بیا، این صورت حساب توست. بنشین و به جای آن بنویس پنجاه پیمانۀ، زود شو.» ^۷ بعد به دیگری گفت: «تو چقدر قرضدار هستی؟» گفت: «صد خروار گندم.» به او گفت: «صورت حسابت را بگیر و به جای آن بنویس هشتاد خروار.» ^۸ آن ارباب، ناظر نادرست را به خاطر اینکه چنان زیرکانه عمل کرده بود آفرین گفت، زیرا مردم این دنیا در مناسبات با هموعان خود از ایمانداران زیرکتر هستند.

^۹ پس به شما می‌گویم که مال دنیا را برای به دست آوردن دوستان مصرف کنید تا وقتی پول تان

به آخر می‌رسد شما را در خانه‌های جاودانی بپذیرند.^{۱۰} کسی که در امور کوچک درستکار باشد، در کارهای بزرگ هم درستکار خواهد بود و کسی که در امور کوچک نادرست باشد، در کارهای بزرگ هم نادرست خواهد بود.^{۱۱} پس اگر شما در خصوص مال دنیا امین نباشید، چه کسی در مورد آن ثروت حقیقی به شما اعتماد خواهد کرد؟^{۱۲} و اگر شما در مورد آنچه به دیگری تعلق دارد امین نباشید، کی آنچه را که مال خود شماست به شما خواهد داد؟^{۱۳} هیچ نوکری نمی‌تواند غلام دو ارباب باشد، چون یا از اولی بدش می‌آید و دومی را دوست دارد یا به اولی ارادت دارد و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بنده خدا باشید و هم در بند پول.»

سخنانی از عیسی

(همچنین در متی ۱۲: ۱۱-۱۳ و ۳۱: ۵-۳۲ و مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲)

^{۱۴} فریسی‌ها این سخنان را شنیدند و او را مسخره کردند زیرا پول دوست بودند.^{۱۵} عیسی به آنها فرمود: «شما کسانی هستید که نیکوئیهای خود را به رخ مردم می‌کشید، اما خدا از باطن تان آگاه است چون آنچه در نظر آدمیان ارزش بسیار دارد، پیش خدا ناپاک است.

^{۱۶} تا زمان یحیی، تورات و نوشته‌های پیامبران در کار بود. از آن پس مژده پادشاهی خدا اعلام شده است و همه مردم می‌خواهند با تلاش داخل آن شوند.^{۱۷} آسانتر است که آسمان و زمین از بین برود تا نقطه‌ای از تورات بیفتد.

^{۱۸} هر مردی که زن خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد مرتکب زنا می‌شود و هر کسی زن طلاق داده شده را بگیرد زنا می‌کند.

توانگر و ایلعازر

^{۱۹} مرد ثروتمندی بود که همیشه لباسی ارغوانی و از کتان نازک می‌پوشید و با خوشگذرانی فروان

زندگی می‌کرد.^{۲۰} در پیش در خانه او گدای زخم‌آلودی به نام ایلعازر خوابیده بود،^{۲۱} که آرزو داشت با پس مانده‌های دسترخوان آن ثروتمند شکم خود را پُر کند. حتی سگها می‌آمدند و زخمهای او را می‌لیسیدند.

^{۲۲} یک روز آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد.^{۲۳} او که در دنیای مردگان در عذاب بود، به بالا دید و از دور، ابراهیم را با ایلعازر که در کنار او بود دید.^{۲۴} فریاد زد: «ای پدر من ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب بزند و زبان مرا تر کند چون من در این آتش عذاب می‌کشم.»^{۲۵} اما ابراهیم گفت: «فرزندم، به خاطر بیاور که وقتی زنده بودی همه چیزهای خوب نصیب تو و همه بدیها نصیب ایلعازر شد. حالا او در اینجا آسوده است و تو در عذاب هستی.»^{۲۶} اما کار به اینجا تمام نمی‌شود شکاف عمیقی میان ما و شما قرار دارد. هر که از این طرف بخواهد به شما برسد نمی‌تواند از آن بگذرد و کسی هم نمی‌تواند از آن طرف پیش ما بیاید.»^{۲۷} او جواب داد: «پس ای پدر، التماس می‌کنم ایلعازر را به خانه پدر من،^{۲۸} که در آن پنج برادر دارم، بفرست تا آنها را با خبر کند مبادا آنها هم به این محل عذاب بیایند.»^{۲۹} اما ابراهیم گفت: «آن‌ها موسی و انبیاء را دارند، به سخنان ایشان گوش بدهند.»^{۳۰} آن مرد جواب داد: «نه، ای پدر، اگر کسی از مردگان پیش ایشان برود، توبه خواهند کرد.»^{۳۱} ابراهیم در جواب فرمود: «اگر به سخنان موسی و انبیاء گوش ندهند، حتی اگر کسی هم پس از مرگ زنده شود، باز باور نخواهند کرد.»

سخنانی دیگر از عیسی

(همچنین در متی ۱۸: ۶-۷ و ۲۱-۲۲ و مرقس ۹: ۴۲)

۱۷ عیسی به شاگردان خود فرمود: «از روبرو شدن با وسوسه‌ها گریزی نیست اما وای بحال آن کس که سبب وسوسه می‌شود.^۲ برای او بهتر است که با سنگ آسیابی به دور گردن خود به دریا انداخته شود از این که یکی از این کوچکان را گمراه کند.^۳ متوجه باشید! اگر برادرت به

تو بدی کند او را سرزنش کن و اگر توبه کند او را ببخش.^۴ حتی اگر روزی هفت بار به تو بدی کند و هفت بار پیش تو بیاید و بگوید: «توبه کردم»، او را ببخش.»

^۵ رسولان به عیسی خداوند عرض کردند: «ایمان ما را زیاد کن.»^۶ خداوند جواب داد: «اگر شما به اندازه دانه اوری ای ایمان می داشتید می توانستید به این درخت توت بگویید: «از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو.» و از شما اطاعت می کرد.»

^۷ فرض کنید یکی از شما غلامی دارد که قلبه می کند یا از گوسفندان پاسداری می کند. وقتی از مزرعه برگردد آیا او به آن غلام خواهد گفت: «فوراً بیا و بنشین؟»^۸ آیا به عوض آن نخواهد گفت: «نان مرا حاضر کن، کمرت را ببند و تا من می خورم و می نوشم خدمت کن، بعد می توانی غذای خودت را بخوری؟»^۹ و آیا او از آن غلام به خاطر آنکه او امرش را اجراء کرده است ممنون خواهد بود؟^{۱۰} در مورد شما هم همینطور است، هرگاه تمام اوامری را که به شما داده شده بجا آورید بگوئید: ما غلامانی بیش نیستیم، فقط وظیفه خود را انجام داده ایم.»

شفای ده جذامی

^{۱۱} عیسی در سفر خود به سوی اورشلیم از سرحد بین سامره و جلیل می گذشت.^{۱۲} هنگامی که می خواست به دهکده ای وارد شود با ده نفر جذامی روبرو شد. آنها دور ایستادند^{۱۳} و فریاد کردند: «ای عیسی، ای استاد، به ما رحم کن.»^{۱۴} وقتی عیسی آنها را دید فرمود: «بروید و خود را به کاهنان نشان بدهید.» و همچنانکه می رفتند پاک گشتند.^{۱۵} یکی از ایشان وقتی دید شفا یافته است در حالی که خدا را با صدای بلند حمد می گفت بازگشت^{۱۶} و خود را پیش پاهای عیسی انداخت و از او سپاسگزاری کرد. این شخص یک سامری بود.^{۱۷} عیسی در این خصوص فرمود: «مگر هر ده نفر پاک نشدند؟ پس آن نه نفر دیگر کجا هستند؟»^{۱۸} آیا غیر از این بیگانه کسی نبود که برگردد و خدا را حمد گوید؟»^{۱۹} به آن مرد فرمود: «برخیز و برو، ایمانت تو را شفا داده است.»

آمدن پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۲۴: ۲۳-۲۸ و ۳۷-۴۱)

^{۲۰} پیروان فرقه فریسی از او سؤال کردند که پادشاهی خدا کی خواهد آمد. عیسی در جواب فرمود: «پادشاهی خدا طوری نمی آید که بتوان آن را مشاهده کرد ^{۲۱} و کسی نخواهد گفت که، آن در اینجا یا در آنجا است، چون در حقیقت پادشاهی خدا در میان خود شماست.»

^{۲۲} به شاگردان فرمود: «زمانی خواهد آمد که شما آرزوی دیدن یکی از روزهای پسر انسان را خواهید داشت اما آن را نخواهید دید. ^{۲۳} به شما خواهند گفت که به اینجا یا آنجا نگاه کنید. شما به دنبال آنها نروید، ^{۲۴} زیرا پسر انسان در روز خود مانند برق که از این سر آسمان تا آن سر آسمان می درخشد خواهد بود. ^{۲۵} اما لازم است که او اول رنجهای بسیار را بکشد و از طرف مردم این روزگار رد شود. ^{۲۶} زمان پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود. ^{۲۷} مردم تا روزی که نوح وارد کشتی شد و سیل آمده همه را نابود کرد می خوردند و می نوشیدند، زن می گرفتند و شوهر می کردند. ^{۲۸} همچنین مانند زمان لوط خواهد بود که مردم می خوردند و می نوشیدند و به خرید و فروش و کشت و کار و خانه سازی مشغول بودند. ^{۲۹} اما در روزی که لوط از سدوم بیرون آمد آتش و سنگ گوگرد از آسمان بارید و همه را از بین برد. ^{۳۰} روزی که پسر انسان ظهور کند مانند آن روزگار خواهد بود.

^{۳۱} در آن روز مردی که در پشت بام است و دارائی اش در خانه می باشد نباید برای بردن آن ها پایین بیاید. همچنین کسی که در مزرعه است نباید برگردد. ^{۳۲} زن لوط را بیاد داشته باشید! ^{۳۳} هر که برای نجات جان خود بکوشد آن را از دست می دهد و هر که جان خود را فدا کند آن را نجات خواهد داد. ^{۳۴} بدانید که در آن شب از دو نفر که در یک بستر هستند یکی را می برند و دیگری را می گذارند. ^{۳۵} از دو زن که با هم دستاس می کنند یکی را می برند و دیگری را می گذارند. ^{۳۶} از دو مردی که در مزرعه باشند یکی برداشته می شود و دیگری در جای خود می ماند.» ^{۳۷} وقتی آن ها این را شنیدند پرسیدند: «کجا ای خداوند؟» او فرمود: «هر جا لاشه ای

باشد لاشخورها جمع می شوند.»

قاضی نادرست و بیوه زن

۱۸ عیسی برای آنها مثلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند.^۱ او فرمود: «در شهری قاضی ای بود که نه ترس از خدا داشت و نه توجهی به خلق.^۲ در همان شهر بیوه زنی زندگی می کرد که پیش او می آمد و از دست دشمن خود شکایت می کرد.^۳ قاضی تا مدت زیادی به شکایت او توجهی نکرد اما آخر پیش خود گفت: «درست است که من ترسی از خدا و توجهی به خلق خدا ندارم،^۴ اما این بیوه زن مایه دردمن شده است و برای اینکه با اصرار خود مرا به تنگ نسازد به داد او خواهم رسید.»»

۶ عیسی خداوند فرمود: «آنچه را قاضی بی انصاف گفت شنیدید.^۷ آیا خدا به دادخواهی برگزیدگان خود که شب و روز به درگاهش عذر و زاری می کنند توجه نخواهد کرد و آیا برای کمک به آنها عجله نخواهد نمود؟^۸ بدانید که او بزودی و به نفع آنها دادرسی خواهد کرد. اما وقتی پسر انسان می آید آیا اثری از ایمان بر روی زمین خواهد یافت؟»

عبادت یک فریسی و یک جزیه گیر

۹ همچنین عیسی برای کسانی که از نیکی خود مطمئن بودند و سایرین را از خود پست تر می شمردند این مثل را آورده گفت: «دو نفر برای دعا به عبادتگاه رفتند، یکی فریسی و دیگری جزیه گیر بود.^{۱۱} آن فریسی ایستاد و با خود دعا کرد و گفت: «ای خدا، تو را شکر می کنم که مانند دیگران، حریص و نادرست و زناکار و یا مانند این جزیه گیر نیستم.^{۱۲} هفته ای دو بار روزه می گیرم. ده یک همه چیزهائی را که به دست می آورم می دهم.»^{۱۳} اما آن جزیه گیر دور ایستاد و جرأت نگاه کردن به آسمان را نداشت بلکه به سینه خود می زد و می گفت: «ای خدا، بر من گناهکار رحم کن!»^{۱۴} بدانید که این جزیه گیر بخشوده شده به خانه رفت و نه آن

دیگری. هر که خود را بزرگ نماید خوار خواهد شد و هر که خود را خوار سازد سرافراز خواهد گردید.»

عیسی کودکان را برکت می دهد

(همچنین در متی ۱۹: ۱۳-۱۵ و مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶)

^{۱۵} مردم حتی کودکان را به حضور عیسی می آوردند تا بر آنها دست بگذارد اما شاگردان وقتی این را دیدند آنها را سرزنش کردند. ^{۱۶} اما عیسی کودکان را پیش خود خواست و فرمود: «بگذارید کودکان پیش من بیایند و مانع آنها نشوید، چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلق دارد. ^{۱۷} بیقین بدانید اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد هیچوقت وارد آن نخواهد شد.»

توانگران و پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۱۹: ۱۶-۳۰ و مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱)

^{۱۸} شخصی از اشراف یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن زندگی ابدی چه باید بکنم؟» ^{۱۹} عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می گویی؟ هیچکس جز خدا نیکو نیست. ^{۲۰} احکام را می دانی - زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت نادرست نده، پدرت و مادرت را احترام کن.» ^{۲۱} آن مرد جواب داد: «من از جوانی همه اینها را بجا آورده ام.» ^{۲۲} عیسی وقتی این را شنید فرمود: «هنوز یک چیز کم داری، آنچه داری بفروش و میان فقرا تقسیم کن که در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا از من پیروی کن.» ^{۲۳} اما او از این سخنان افسرده شد، چون مرد بسیار توانگری بود. ^{۲۴} عیسی وقتی این را دید فرمود: «چه مشکل است ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا! ^{۲۵} گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از داخل شدن توانگری به پادشاهی خدا.» ^{۲۶} شنوندگان پرسیدند: «پس کی می تواند نجات یابد؟» ^{۲۷} جواب داد: «آنچه برای آدمیان غیرممکن است برای خدا امکان دارد!» ^{۲۸} پترس گفت:

«ببین، ما از همه چیز خود دست کشیده ایم و پیرو تو شده ایم.»^{۲۹} عیسی فرمود: «بیقین بدانید که هر کس به خاطر پادشاهی خدا، خانه یا زن، برادران، والدین یا فرزندان خود را ترک نماید،^{۳۰} در این دنیا چندین برابر عوض خواهد گرفت و در آخرت، زندگی ابدی نصیب او خواهد شد.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(همچنین در متی ۲۰: ۱۷-۱۹ و مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴)

^{۳۱} عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به آنها فرمود: «ما اکنون به اورشلیم می رویم و آنچه انبیاء درباره پسر انسان نوشته اند به حقیقت خواهد پیوست.^{۳۲} او به دست بیگانگان تسلیم خواهد شد، او را مسخره خواهند کرد و با او بدرفتاری نموده به رویش آب دهان خواهند انداخت.^{۳۳} او را تازیانه زده خواهند کشت. اما در روز سوم باز زنده خواهد شد.»^{۳۴} اما شاگردان از این همه، چیزی نفهمیدند و این سخن برای ایشان نامفهوم بود و درک نمی کردند که درباره چه چیز صحبت می کند.

شفای گدای نابینا

(همچنین در متی ۲۰: ۲۹-۳۴ و مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲)

^{۳۵} هنگامی که عیسی به نزدیکی اریحا رسید کوری در کنار راه نشسته بود و گدایی می کرد.^{۳۶} همین که شنید جمعیتی از آنجا می گذرد، پرسید چه شده است؟^{۳۷} به او گفتند: «عیسی ناصری از اینجا می گذرد.»^{۳۸} پس فریاد زد: «ای عیسی، ای پسر داود، به من رحم کن.»^{۳۹} اشخاصی که در پیش بودند به تندی با او حرف زده گفتند: «خاموش باش»، اما او هر چه بلندتر فریاد می کرد: «ای پسر داود، به من رحم کن.»^{۴۰} عیسی ایستاد و امر کرد آن مرد را پیش او بیاورند. وقتی آمد از او پرسید:^{۴۱} «چه می خواهی برایت بکنم؟» جواب داد: «ای آقا، می خواهم بار دیگر بینا شوم.»^{۴۲} عیسی به او فرمود: «بینا شو، ایمانت تو را شفا داده است.»

^{۴۳} فوراً بینایی خود را باز یافت و در حالی که خدا را تمجید می‌کرد به دنبال عیسی رفت. همه مردم به خاطر آنچه دیده بودند خدا را حمد گفتند.

عیسی و زکی جزیه‌گیر

۱۹ عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می‌گذشت.^۲ مردی در آنجا بود بنام زکی که سرپرست جزیه‌گیران و بسیار ثروتمند بود.^۳ او می‌خواست ببیند که عیسی چه نوع شخصی است، اما به علت کوتاهی قامت و ازدحام مردم نمی‌توانست او را ببیند.^۴ پس پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، چون قرار بود عیسی از آن راه بگذرد.^۵ وقتی عیسی به آن محل رسید به بالا نگاه کرد و فرمود: «ای زکی، زود شو، پایین بیا زیرا باید امروز در خانه تو مهمان باشم.»^۶ او به سرعت پایین آمد و با خوشرویی عیسی را پذیرفت.^۷ وقتی مردم اینرا دیدند زمزمه نارضایی از آن‌ها برخاست. آن‌ها می‌گفتند: «او مهمان یک خطاکار شده است.»^۸ زکی ایستاد و به عیسی خداوند گفت: «ای آقا، اکنون نصف دارایی خود را به فقرا می‌بخشم و مال هر کس را که به ناحق گرفته باشم چهار برابر به او پس می‌دهم.»^۹ عیسی به او فرمود: «امروز رستگاری به این خانه روی آورده است چون این مرد هم پسر ابراهیم است.»^{۱۰} زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را پیدا کند و نجات دهد.»

مثل سکه‌های طلا

(همچنین در متی ۲۵: ۱۴ - ۳۰)

۱۱ عیسی چون در نزدیکی اورشلیم بود برای کسانی که این سخنان را شنیده بود مثلی آورد زیرا آن‌ها گمان می‌کردند که هر لحظه پادشاهی خدا ظاهر خواهد شد.^{۱۲} او فرمود: «اربابی سفر دور و درازی به خارج کرد تا مقام پادشاهی را به دست آورد و باز گردد.^{۱۳} اما اول ده نفر از غلامان خود را خواست و به هر کدام یک سکه طلا داد و گفت: «تا بازگشت من به این پول خرید و

فروش کنید.»^{۱۴} هموطنانش که از او دل خوشی نداشتند پشت سر او نمایندگانی فرستادند تا بگویند: «ما نمی‌خواهیم این مرد بر ما حکومت کند.»^{۱۵} پس از مدتی او با عنوان فرمانروایی مراجعت کرد و دنبال غلامانی که با آنها پول داده بود فرستاد تا ببیند هر کدام چقدر سود برده است.^{۱۶} اولی آمد و گفت: «ارباب، پول تو ده برابر شده است.»^{۱۷} جواب داد: «آفرین، تو غلام خوبی هستی، خودت را در امر بسیار کوچکی درستکار نشان داده‌ای، پس حاکم ده شهر شو.»^{۱۸} دومی آمد و گفت: ارباب، پول تو پنج برابر شده است.»^{۱۹} به او هم گفت: «تو هم حاکم پنج شهر باش.»^{۲۰} سومی آمد و گفت: «ارباب، بفرما، این پول تو است. آنرا در دستمالی پیچیده کنار گذاشتم.»^{۲۱} از تو می‌ترسیدم چون مرد سختگیری هستی. آنچه را که اصلاً نگذاشته‌ای برمی‌داری و آنچه را که نکاشته‌ای درو می‌کنی.»^{۲۲} ارباب جواب داد: «ای غلام پست‌نهاد، ترا با حرف‌های خودت ملامت می‌کنم. تو که می‌دانستی من مرد سختگیری هستم که نگذاشته را برمی‌دارم و نکاشته را درو می‌کنم،^{۲۳} پس چرا پول مرا سر سود ندادی تا بتوانم در موقع مراجعت آنرا با سودش دریافت کنم؟»^{۲۴} به حاضران گفت: «پول را از او بگیرید و به غلامی که ده سکه دارد بدهید.»^{۲۵} آن‌ها جواب دادند: «اما ای آقا، او که ده سکه دارد!»^{۲۶} او گفت: «بدانید، هر که دارد، بیشتر به او داده می‌شود و اما آنکسی که ندارد حتی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد.»^{۲۷} و اما آن دشمنان من که نمی‌خواستند بر آنها حکومت نمایم، ایشان را اینجا بیاورید و در حضور من گردن بزنید.»

ورود پیروزمندان به اورشلیم

(همچنین در متی ۱:۲۱-۱۱ و مرقس ۱:۱۱-۱۱ و یوحنا ۱۲:۱۲-۱۹)

^{۲۸} عیسی اینرا فرمود و پیشتر از آن‌ها راه اورشلیم را در پیش گرفت.^{۲۹} وقتی که به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا واقع در کوه زیتون نزدیک شد دو نفر از شاگردان خود را به این امر روانه کرد:^{۳۰} «به دهکده رو به رو بروید. همین که وارد آن شدید کراه‌الاغی را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آنرا باز کنید و به این جا بیاورید.»^{۳۱} اگر کسی پرسید: «چرا آنرا باز

می‌کنید؟» بگویید: «خداوند آنرا به‌کار دارد.»»

^{۳۲} آن دو نفر رفتند و همه چیز را همانطور که عیسی گفته بود دیدند. ^{۳۳} وقتی کره‌الاغ را باز می‌کردند صاحبانش پرسیدند: «چرا آن کره را باز می‌کنید؟» ^{۳۴} جواب دادند: «خداوند آنرا به‌کار دارد.» ^{۳۵} پس کره‌الاغ را پیش عیسی آوردند. بعد لباسهای خود را روی آن کره‌الاغ انداختند و عیسی را بر آن سوار کردند ^{۳۶} و همین طور که او می‌رفت جاده را با لباسهای خود فرش می‌کردند.

^{۳۷} در این هنگام که او به دامنه کوه زیتون نزدیک می‌شد تمام شاگردان با خوشی برای همه معجزاتی که دیده بودند با صدای بلند شروع به حمد و سپاس خدا کردند ^{۳۸} و می‌گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که بنام خداوند می‌آید. سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد.»

^{۳۹} چند نفر فریسی که در میان مردم بودند به او گفتند: «ای استاد، به شاگردانت امر کن که خاموش شوند.» ^{۴۰} عیسی جواب داد: «بدانید که اگر اینها خاموش بمانند سنگها به فریاد خواهند آمد.»

^{۴۱} عیسی به شهر نزدیک‌تر شد و وقتی شهر از دور دیده شد بخاطر آن گریه کرد ^{۴۲} و گفت: «کاش که امروز سرچشمه صلح و سلامتی را می‌شناختی. اما نه، این از چشمان تو پنهان است ^{۴۳} و زمانی خواهد آمد که دشمنانت به مقابل تو سنگربندی خواهند کرد و به دور تو حلقه خواهند زد و ترا از همه طرف محاصره خواهند کرد ^{۴۴} و تو و ساکنانت را در میان دیوارهایت به خاک خواهند کوفت و در تو، سنگی را روی سنگ دیگر باقی نخواهند گذاشت، چون تو وقت دیدار پُر فیض خدا را درک نکردی.»

اخراج سوداگران از عبادتگاه

(همچنین در متی ۲۱: ۱۲-۱۷ و مرقس ۱۱: ۱۵-۱۹ و یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

^{۴۵} بعد از آن عیسی وارد عبادتگاه شد و به بیرون راندن فروشندگان پرداخت و گفت: ^{۴۶} «نوشته شده است که: خانه من جای عبادت خواهد بود، اما شما آن را خانه دزدان ساخته‌اید.»

^{۴۷} همه روزه عیسی در عبادتگاه تعلیم می‌داد و سران کاهنان و علمای دین کوشش می‌کردند که با کمک بزرگان شهر او را از بین ببرند ^{۴۸} اما دیدند که کاری از دست شان بر نمی‌آید چون همه مردم با علاقه زیاد به سخنان او گوش می‌دادند.

اختیارات عیسی

(همچنین در متی ۲۱: ۲۳-۲۷ و مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳)

۲۰ ^۱ یک روز وقتی عیسی مردم را در عبادتگاه تعلیم می‌داد و مژده نجات را به ایشان اعلام می‌کرد سران کاهنان و علمای دین با بزرگان یهود پیش او آمدند ^۲ و گفتند: «به ما بگو به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ کی به تو این اختیار را داده است؟» ^۳ عیسی به آنها جواب داد: «من هم از شما سؤالی دارم، به من بگویید ^۴ آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب بشر؟» ^۵ آنها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت: چرا به او ایمان نیاوردید؟» ^۶ و اگر بگوییم از جانب بشر، همه مردم ما را سنگباران خواهند کرد چون یقین دارند که یحیی یک پیامبر بود.» ^۷ پس گفتند: «ما نمی‌دانیم از کجاست.» ^۸ عیسی به ایشان گفت: «من هم به شما نمی‌گویم که با چه اختیاری این کارها را می‌کنم.»

مثل تاکستان و باغبانان

(همچنین در متی ۲۱: ۳۳-۴۶ و مرقس ۱۲: ۱-۱۲)

^۹ عیسی به سخن خود ادامه داد و برای مردم مثلی آورده گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و آنرا به باغبانان سپرد و مدت درازی به سفر رفت. ^{۱۰} در موسم انگور، غلامی را پیش باغبانان فرستاد تا حصه خود را از محصول تاکستان بگیرد. اما آنها غلام را لت و کوب کردند و دست

خالی باز گردانیدند.^{۱۱} صاحب تاکستان غلام دیگری فرستاد، او را هم لت و کوب کرده و با او بدرفتاری کردند و دست خالی برگردانیدند.^{۱۲} غلام سوم را فرستاد. این یکی را هم زخمی کردند و بیرون انداختند.^{۱۳} پس صاحب تاکستان گفت: «چه باید بکنم؟ پسر عزیز خود را می فرستم، شاید حرمت او را نگهدارند.»^{۱۴} اما باغبانان وقتی او را دیدند با هم بحث کردند و گفتند: «این وارث است، بیایید او را بکشیم تا ملک به خود ما برسد.»^{۱۵} پس او را از تاکستان بیرون انداختند و کشتند.

حالا صاحب تاکستان با آنها چه خواهد کرد؟^{۱۶} او می آید و این باغبانان را می کشد و تاکستان را به دست دیگران می سپارد.» وقتی مردم اینرا شنیدند گفتند: «خدا نکند!»^{۱۷} اما او طرف شان دیده گفت: «پس معنی این قسمت از کتاب مقدس چیست؟»

«آن سنگی که معماران رد کردند به صورت سنگ اصلی بنا در آمده است.»

^{۱۸} هر که بر آن سنگ بیفتد پارچه پارچه خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی بیفتد او را کاملاً نرم خواهد کرد.»

پرداخت مالیات به قیصر

(همچنین در متی ۲۲: ۱۵-۲۲ و مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷)

^{۱۹} علمای یهود و سران کاهنان می خواستند در همان لحظه او را بگیرند، چون پی بردند که مقصد آن مثل خود آنها است اما از مردم ترسیدند.^{۲۰} پس به دنبال فرصت می گشتند و مأموران مخفی که خود را دیندار نشان می دادند پیش او فرستادند تا حرفی از دهان او بگیرند و آنرا دست آویزی برای تسلیم او به حکم و حوزه اختیارات والی رومی قرار دهند.^{۲۱} پس از او پرسیدند: «ای استاد، ما می دانیم آنچه تو می گویی و تعلیم می دهی درست و بجاست. تو در مورد هیچ کس فرق نمی گذاری بلکه با راستی و درستی راه خدا را تعلیم می دهی.^{۲۲} آیا ما اجازه داریم که به امپراطور روم مالیه بدهیم یا نه؟»^{۲۳} عیسی به نیرنگ آنها پی برد و فرمود: «یک^{۲۴}

سکه نقره به من نشان بدهید. نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «امپراطور.»^{۲۵} عیسی فرمود: «پس آنچه از امپراطور است به امپراطور و آنچه از خدا است به خدا بدهید.»^{۲۶} به این ترتیب کوشش آنها برای به دست آوردن دلیلی به مقابل او در برابر مردم بی اثر ماند و در حالی که از جواب او حیرت کرده بودند خاموش ماندند.

رستاخیز مردگان

(همچنین در متی ۲۳: ۲۲-۲۳ و مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷)

^{۲۷} بعد چند نفر از پیروان فرقه صدوقی که منکر رستاخیز پس از مرگ بودند پیش آمدند و از او پرسیدند: ^{۲۸} «ای استاد، موسی این امر را برای ما نوشت: چنانچه مردی زنی بگیرد ولی بدون اولاد بمیرد برادرش مجبور است آن زن را بگیرد تا برای برادر خود فرزندان بیاورد.»^{۲۹} حالا هفت برادر بودند، اولی زنی گرفت و بدون فرزند مُرد. ^{۳۰} بعد دومی او را گرفت ^{۳۱} و سپس سومی و همین طور هر هفت نفر مردند و هیچ اولادی به جا نگذاشتند. ^{۳۲} بعد از همه آن زن هم مُرد. ^{۳۳} پس در روز رستاخیز، او زن کدام یک باشد؟ چون هر هفت نفر با او ازدواج کردند.»

^{۳۴} عیسی به ایشان فرمود: «زنان و مردان این جهان ازدواج می کنند،^{۳۵} اما کسانی که شایسته رسیدن به جهان آینده و رستاخیز از مردگان بشوند، زن نمی گیرند و شوهر نمی کنند،^{۳۶} زیرا آن ها مانند فرشتگان هستند. دیگر مرگ برای آنها محال است و چون در رستاخیز شرکت دارند فرزندان خدا هستند.»^{۳۷} این مطلب که مردگان بار دیگر زنده می شوند مطلبی است که خود موسی در داستان بوته سوزان، آنجا که خداوند را خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب، خطاب می کند نشان داده است.^{۳۸} خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است چون پیش او همه زنده اند.»^{۳۹} در این مورد بعضی از علما گفتند: «ای استاد، عالی جواب دادی.»^{۴۰} و پس از آن دیگر جرأت نکردند که از او چیزی بپرسند.

داود و مسیح

(همچنین در متی ۲۲: ۴۱-۴۶ و مرقس ۱۲: ۳۸-۳۷)

^{۴۱} عیسی به ایشان فرمود: «چطور می‌توان گفت که مسیح پسر داود است؟» ^{۴۲} چون خود داود در کتاب زبور می‌گوید:

«خداوند به خداوند من فرمود: در دست راست من بنشین ^{۴۳} تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.»

^{۴۴} باری، داود او را «خداوند» خطاب می‌کند، پس چطور او می‌تواند پسر داود باشد؟»

سرزنش علما

(همچنین در متی ۲۳: ۱-۳۶ و مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰)

^{۴۵} عیسی در حضور همه مردم به شاگردان فرمود: ^{۴۶} «از علما که دوست دارند با چین‌های دراز بیایند و بروند و علاقه‌شددی به سلام‌های احترام‌آمیز در بازارها و بهترین جاها در کنیسه‌ها و دعوت‌ها نشان می‌دهند احتیاط کنید. ^{۴۷} آنها مال بیوه زنان را می‌خورند حال آنکه محض خودنمایی دعای خود را طول می‌دهند. آنها شدیدترین جزاها را خواهند دید.»

هدیه بیوه زن

(همچنین در مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴)

۲۱ ^۱ عیسی به چهار طرف دید و ملاحظه فرمود که دولتمندان هدایای خود را به صندوق بیت‌المال عبادتگاه می‌ریزند. ^۲ همچنین متوجه بیوه زن بسیار فقیری شد که دو روپیه به داخل آن انداخت. ^۳ عیسی فرمود: «بدانید که در واقع این بیوه زن فقیر بیش از همه پول داده است ^۴ چون آنها از آنچه که برای آن مصرفی نداشتند دادند اما او با وجود تنگدستی، تمام دارائی خود

پیشگویی ویرانی عبادتگاه

(همچنین در متی ۲۴: ۱-۲ و مرقس ۱۳: ۱-۲)

^۵ عده‌ای دربارهٔ عبادتگاه صحبت می‌کردند و از سنگ‌های زیبا و هدایای که با آن‌ها تزئین شده بود تعریف می‌کردند. عیسی فرمود: ^۶ «و اما دربارهٔ این چیزهای که در اینجا می‌بینید، زمانی خواهد آمد که هیچ یک از سنگ‌های آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه زیر و زبر خواهد شد.»

جنگ‌ها و شورش‌ها

(همچنین در متی ۲۴: ۳-۱۴ و مرقس ۱۳: ۳-۱۳)

^۷ آن‌ها پرسیدند: «ای استاد، این کی واقع می‌شود و علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟» ^۸ عیسی فرمود: «احتیاط کنید که گمراه نشوید، بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من او هستم» و «آن زمان موعود رسیده است.» با آنها همراه شوید. ^۹ وقتی دربارهٔ جنگ‌ها و شورش‌ها چیزی می‌شنوید نترسید. این چیزها باید اول واقع شود اما آخر کار به این زودی‌ها نمی‌رسد.» ^{۱۰} و افزود: «قومی با قوم دیگر و حکومتی با حکومت دیگر جنگ خواهد کرد. ^{۱۱} زلزله‌های سخت پدید می‌آید و در بسیاری از نقاط خشکسالی و بلاها و در آسمان، علامت‌های وحشت‌آور و شگفتی‌های بزرگ دیده خواهد شد.»

^{۱۲} اما پیش از وقوع این همه شما را دستگیر خواهند کرد و به شما آزار خواهند رسانید. شما را برای محاکمه به کنیسه‌ها خواهند کشانید و به زندان خواهند انداخت. شما را به خاطر این که نام من بر شما است پیش پادشاهان و فرمانروایان خواهند برد ^{۱۳} و این فرصتی برای شهادت دادن شما خواهد بود. ^{۱۴} لازم نیست که جواب‌های خود را قبلاً حاضر کنید ^{۱۵} چون خود من به

شما قدرت بیان و حکمتی می‌دهم که هیچ یک از مدعیان قدرت مقاومت و تکذیب را نداشته باشند.^{۱۶} حتی والدین و برادران و خویشاوندان و دوستان تان شما را به دام خواهند انداخت. آن‌ها عده‌ای از شما را خواهند کشت^{۱۷} و بخاطر نام من که برخورد دارید همه از شما روی‌گردان خواهند شد.^{۱۸} اما مویی از سر شما کم نخواهد شد.^{۱۹} با پایداری، جانهای تان را رهایی خواهید داد.

پیشگویی ویرانی اورشلیم

(همچنین در متی ۲۴: ۱۵-۲۱ و مرقس ۱۳: ۱۴-۱۹)

^{۲۰} اما هر وقت اورشلیم را در محاصره لشکرها می‌بینید، بدانید ویرانی آن نزدیک است.^{۲۱} در آن موقع کسانی که در یهودیه هستند به کوهستان‌ها بگریزند و آنانی که در خارج شهر هستند نباید وارد شهر شوند.^{۲۲} چون این است آن زمان مکافات، در آن زمان که تمام نوشته‌های کتاب مقدس به حقیقت خواهد پیوست.^{۲۳} وای به حال زنانی که در آن روزها حامله یا شیرده هستند چون پریشان‌حالی شدیدی در این زمین رخ خواهد داد و این قوم مورد خشم و غضب واقع خواهد شد.^{۲۴} آنها به دم شمشیر خواهند افتاد و به اسیری به تمام کشورها خواهند رفت و اورشلیم تا آن زمان که دوران مردم بیگانه به پایان نرسد پایمال آنها خواهد بود.

آمدن پسر انسان

(همچنین در متی ۲۴: ۲۹-۳۱ و مرقس ۱۳: ۲۴-۲۷)

^{۲۵} در آفتاب و مهتاب و ستارگان علامت‌ها ظاهر خواهد شد. در روی زمین ملت‌ها از غرش دریا و خروش امواج آن پریشان و نگران خواهند شد.^{۲۶} آدمیان از ترس خیال آنچه برسر دنیا آمد، از هوش خواهند رفت و قدرت‌های آسمانی به لرزه خواهند افتاد.^{۲۷} آن وقت پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال زیاد بر ابری می‌آید.^{۲۸} وقتی این چیزها شروع شود شما راست بایستید و سرهای تانرا راست نگه دارید چون رستگاری شما نزدیک است.»

درسی از درخت انجیر

(همچنین در متی ۲۴:۳۳-۳۵ و مرقس ۱۳:۲۸-۳۱)

^{۲۹} عیسی برای آنها این مثل را آورد و گفت: «درخت انجیر و یا درختان دیگر را ببینید: ^{۳۰} به محض این که می بینید جوانه می زند می دانید که تابستان نزدیک است. ^{۳۱} به همان طریق وقتی که وقوع همه این چیزها را ببینید مطمئن باشید که پادشاهی خدا نزدیک است، ^{۳۲} به یقین بدانید که پیش از درگذشت نسل حاضر همه اینها رخ خواهد داد. ^{۳۳} آسمان و زمین از بین خواهد رفت اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

بیداری

^{۳۴} احتیاط کنید و نگذارید دلهای شما با پُرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی تیره و تار شود چون آن روز بزرگ ناگهان می رسد. ^{۳۵} آن روز مانند دومی بر سر همه آدمیان در سراسر دنیا خواهد افتاد. ^{۳۶} پس بیدار باشید و در تمام اوقات دعا کنید تا قدرت آنرا داشته باشید که همه رنج‌های را که به زودی پیش می آید پشت سر بگذارید و در حضور پسر انسان بایستید.»

^{۳۷} عیسی روزها را به تعلیم در عبادتگاه تعیین کرده بود و شب‌ها از شهر خارج می شد و شب را در کوه زیتون به صبح می آورد ^{۳۸} و صبحگاهان مردم برای شنیدن سخنان او در عبادتگاه جمع می شدند.

دسیسه قتل عیسی

(همچنین در متی ۱:۲۶-۵ و مرقس ۱:۱۴-۲ و یوحنا ۱۱:۴۵-۵۳)

۲۲ ^۱ عید فطیر که به فصَح معروف است نزدیک می شد. ^۲ سران کاهنان و علما میخواستند بهانه‌ای پیدا نموده عیسی را به قتل برسانند زیرا از توده مردم بیم داشتند. ^۳ شیطان به دل یهودا

که لقب اسخریوطی داشت و یکی از دوازده حواری بود وارد شد.^۴ یهودا پیش سران کاهنان و صاحب منصبانی که مسئول نگهداری از عبادتگاه بودند رفت و با آنها در این خصوص که چگونه عیسی را به دست آنها تسلیم کند صحبت کرد.^۵ ایشان بسیار خوشحال شدند و وعده کردند مبلغی پول به او بدهند.^۶ یهودا موافقت کرد و بی فرصت می‌گشت تا عیسی را دور از چشم مردم به دست آنها بسپارد.

تدارک شام عید فصَح

(همچنین در متی ۲۶: ۱۷-۲۵ و مرقس ۱۴: ۱۲-۲۱ و یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

^۷ روز عید فطیر که در آن قربانی فصَح می‌باید ذبح شود فرا رسید.^۸ عیسی پترُس و یوحنا را با این امر روانه کرد: «بروید نان فصَح را برای ما تهیه کنید تا بخوریم.»^۹ آنها پرسیدند: «کجا می‌خواهی تهیه کنیم؟»^{۱۰} عیسی جواب داد: «گوش بدهید، وقتی که به شهر قدم بگذارید مردی با شما روبرو خواهد شد که کوزه‌آبی را می‌برد. به دنبال او به داخل خانه‌ای که او می‌رود بروید^{۱۱} و به صاحب آن خانه بگوئید: «استاد می‌گوید آن اطاقی که من با شاگردانم قربانی فصَح را در آنجا خواهم خورد کجاست؟»^{۱۲} او اطاق بزرگ و فرش شده را در منزل دوم به شما نشان می‌دهد. در آنجا تدارک ببینید.»^{۱۳} آنها رفتند و همه چیز را آنطور که او فرموده بود مشاهده کردند و به این ترتیب قربانی فصَح را تهیه کردند.

شام آخر

(همچنین در متی ۲۶: ۲۶-۳۰ و مرقس ۱۴: ۲۲-۲۶ و اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۵)

^{۱۴} وقتی ساعت معین فرا رسید عیسی با رسولان سر دسترخوان نشست^{۱۵} و به آنها فرمود: «چقدر دلم می‌خواست که پیش از مرگم این قربانی فصَح را با شما بخورم.»^{۱۶} به شما می‌گویم تا آن زمان که این قربانی فصَح در پادشاهی خدا به کمال مقصد خود نرسد دیگر از آن نخواهم خورد.»^{۱۷} بعد پیاله‌ای به دست گرفت و پس از شکرگزاری گفت: «این را بگیری و بین خود

تان تقسیم کنید،^{۱۸} چون به شما می‌گویم از این لحظه تا آن زمان که پادشاهی خدا فرامی‌رسد من دیگر از میوهٔ تاک نخواهم نوشید.»^{۱۹} همچنین کمی نان برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرد و به آنها داد و فرمود: «این بدن من است که برای شما داده می‌شود. این کار را به یادبود من انجام دهید.»^{۲۰} به همین ترتیب بعد از شام پیاله‌ای را به آنها داد و فرمود: «این پیاله عهد و پیمان نو است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.»^{۲۱} اما بدانید که دست تسلیم کنندهٔ من با دست من سر دسترخوان است.^{۲۲} البته پسر انسان بسوی آنچه برایش مقرر است می‌رود. اما وای به حال آن کسی که او را تسلیم می‌کند.»^{۲۳} آنها از خود شان شروع به سؤال کردند که کدام یک از آنها چنین کاری خواهد کرد.

مباحثه دربارهٔ بزرگی

^{۲۴} در میان شاگردان بحثی درگرفت که کدامیک در میان آنها از همه بزرگتر شمرده می‌شود.^{۲۵} عیسی فرمود: «در میان ملت‌های بیگانه، پادشاهان بر مردم حکمروایی می‌کنند و صاحبان قدرت «ولی نعمت» خوانده می‌شوند،^{۲۶} اما شما اینطور نباشید، برعکس، بزرگترین شخص در میان شما باید به صورت کوچکترین درآید و رئیس مثل نوکر باشد،^{۲۷} زیرا چه کسی بزرگتر است، آن کسی که بر سر دسترخوان می‌نشیند یا آن نوکری که خدمت می‌کند؟ یقیناً آن کسی که بر سر دسترخوان می‌نشیند. با وجود این من در میان شما مثل یک خدمتگزار هستم.

^{۲۸} شما کسانی هستید که در سختی‌های من با من بوده‌اید.^{۲۹} همانطور که پدر، حق پادشاهی را به من سپرد، من هم به شما می‌سپارم.^{۳۰} شما در پادشاهی من سر دسترخوان من خواهید خورد و خواهید نوشید و به عنوان داوران دوازده طایفهٔ اسرائیل بر تختها خواهید نشست.

پیشگویی انکار پتروس

(همچنین در متی ۲۶: ۳۱-۳۵ و مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱ و یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

^{۳۱} ای شمعون، ای شمعون، بین: شیطان خواست مثل دهقانی که گندم را از گاه جدا می کند همه شما را بیازماید. ^{۳۲} اما من برای تو دعا کرده ام که ایمانت از بین نرود و وقتی برگشتی برادرانت را استوار گردان. ^{۳۳} شمعون جواب داد: «ای خداوند، من حاضرم با تو به زندان بیفتم و با تو بمیرم.» ^{۳۴} عیسی فرمود: «ای پترُس، آگاه باش امروز پیش از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»

پیشگویی سختیها

^{۳۵} عیسی به ایشان فرمود: «وقتی شما را بدون بوت و بکس و خرجین روانه کردم آیا چیزی کم داشتید؟» جواب دادند: «نخیر.» ^{۳۶} به ایشان گفت: «اما حالا هر که یک بکس دارد بهتر است که آن را با خود بردارد و همینطور خورجینش را و چنانچه شمشیر ندارد چین خود را بفروشد و شمشیری بخرد، ^{۳۷} چون می خواهم بدانید که این پیشگویی که می گوید: «او در زمره جنایتکاران به حساب آمد»، باید در مورد من به انجام برسد و در واقع همه چیزهایی که درباره من نوشته شده در حال انجام است.» ^{۳۸} آن ها گفتند: «خداوندا، نگاه کن، اینجا دو شمشیر داریم.» ولی او جواب داد: «کافی است.»

دعا در کوه زیتون

(همچنین در متی ۲۶: ۳۶-۴۶ و مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲)

^{۳۹} عیسی بیرون آمد و مثل همیشه رهسپار کوه زیتون شد و شاگردانش همراه او بودند. ^{۴۰} وقتی به آن محل رسید به آنها فرمود: «دعا کنید که از آزمایش ها دور بمانید.» ^{۴۱} عیسی به اندازه پرتاب یک سنگ از آنها فاصله گرفت، زانو زد و چنین دعا کرد: ^{۴۲} «ای پدر، اگر اراده توست، این پیاله را از من دور کن. اما نه اراده من بلکه اراده تو به انجام برسد.» ^{۴۳} فرشته ای از آسمان به او ظاهر شد و او را تقویت کرد. ^{۴۴} عیسی در شدت اضطراب و با حرارت بیشتری دعا کرد و عرق او مثل قطره های خون بر زمین می چکید.

^{۴۵} وقتی از دعا برخاست و پیش شاگردان آمد آنها را دید که در اثر غم و اندوه به خواب رفته بودند. ^{۴۶} به ایشان فرمود: «خواب هستید؟ برخیزید و دعا کنید تا از آزمایش ها دور بمانید.»

توقیف عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۴۷-۵۶ و مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰ و یوحنا ۱۸: ۳-۱۱)

^{۴۷} عیسی هنوز صحبت می کرد که جمعیتی دیده شد و یهودا، یکی از آن دوازده حواری، پیشاپیش آنها بود. یهودا پیش عیسی آمد تا او را ببوسد. ^{۴۸} اما عیسی به او فرمود: «ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسلیم می کنی؟» ^{۴۹} وقتی پیروان او آنچه را که در جریان بود دیدند گفتند: «خداوندا، شمشیرهای خود را به کار ببریم؟» ^{۵۰} و یکی از آنها به غلام کاهن اعظم زد و گوش راستش را برید. ^{۵۱} اما عیسی جواب داد: «دست نگهدارید.» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.

^{۵۲} سپس عیسی به سران کاهنان و صاحب منصبانی که مسئول نگهبانی از عبادتگاه بودند و بزرگانی که برای گرفتن او آمده بودند فرمود: «مگر من یاغی هستم که با شمشیر و چوب برای دستگیری من آمده اید؟» ^{۵۳} من هر روز در عبادتگاه با شما بودم و شما دست به طرف من دراز نکردید. اما این ساعت که تاریکی حکمفرما است، ساعت شما است.»

انکار پترس از عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۵۷-۵۸ و ۶۹-۷۵ و مرقس ۱۴: ۵۳-۵۴ و ۶۶-۷۲ و یوحنا ۱۸: ۱۲-۱۸ و ۲۵-۲۷)

^{۵۴} عیسی را دستگیر کردند و به خانه کاهن اعظم آوردند. پترس از دور بدنبال آنها می آمد. ^{۵۵} در بین حویلی خانه کاهن اعظم عده ای آتشی روشن کرده و دور آن نشسته بودند. پترس نیز در بین آنها نشست. ^{۵۶} در حالی که او در روشنایی آتش نشسته بود کنیزی او را دید به او نگاه کرده گفت: «این مرد هم با عیسی بود.» ^{۵۷} اما پترس منکر شد و گفت: «ای زن، من او را

نمی‌شناسم.»^{۵۸} کمی بعد یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم یکی از آنها هستی.» اما پترُس به او گفت: «ای مرد، من نیستم.»^{۵۹} تقریباً یک ساعت گذشت و یکی دیگر با تأکید بیشتری گفت: «البته این مرد هم با او بوده چون که جلیلی است.»^{۶۰} اما پترُس گفت: «ای مرد، من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.» در حالی که او هنوز صحبت می‌کرد بانگ خروس برخاست^{۶۱} و عیسی خداوند برگشت و مستقیماً به پترُس نگاه کرد و پترُس سخنان خداوند را به خاطر آورد که به او گفته بود: «امروز پیش از این که خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»^{۶۲} پترُس بیرون رفت و زارزار گریست.

بی‌حرمتی به عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۶۷-۶۸ و مرقس ۱۴: ۶۵)

^{۶۳} کسانی که عیسی را تحت نظر داشتند او را مسخره کردند، لت و کوب کردند،^{۶۴} چشمانش را بستند و می‌گفتند: «حالا از غیب بگو کی تو را می‌زند»^{۶۵} و به این طرز به او بی‌حرمتی می‌کردند.

عیسی در حضور شورا

(همچنین در متی ۲۶: ۵۹-۶۶ و مرقس ۱۴: ۵۵-۵۴ و یوحنا ۱۸: ۱۹-۲۴)

^{۶۶} همین که هوا روشن شد بزرگان قوم، سران کاهنان و علمای یهود تشکیل جلسه دادند و عیسی را به حضور شورا آوردند^{۶۷} و گفتند: «به ما بگو آیا تو مسیح هستی؟» عیسی جواب داد: «اگر به شما بگویم، گفته‌ام مرا باور نخواهید کرد»^{۶۸} و اگر سؤال بکنم، جواب نمی‌دهید.^{۶۹} اما از این به بعد پسر انسان به دست راست خدای قادر خواهد نشست.» همگی گفتند: «پس پسر خدا هستی؟»^{۷۰} عیسی جواب داد: «خودتان می‌گویید که من هستم.»^{۷۱} آن‌ها گفتند: «چه احتیاجی به شاهدان دیگر هست؟ ما موضوع را از زبان خودش شنیدیم.»

عیسی در حضور پیلاطس

(همچنین در متی ۱: ۲۷-۲ و ۱۱-۱۴ و مرقس ۱: ۱۵-۵ و یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۲۳ سپس تمام حاضران در مجلس برخاستند و او را به حضور پیلاطس آوردند^۲ به مقابل او شکایت خود را اینطور شروع کردند: «ما این شخص را در حالی دیدیم که به گمراه ساختن ملت ما مشغول بود. او با پرداخت مالیات به امپراطور مخالفت می‌کرد و ادعا می‌کند که مسیح یعنی پادشاه است.»^۳ پیلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی.»^۴ پیلاطس سپس به سران کاهنان و جماعت گفت: «من در این مرد هیچ جرمی نمی‌بینم.»^۵ اما آنها پافشاری می‌کردند و گفتند: «او مردم را در سراسر یهودیه با تعالیم خود می‌شوراند. از جلیل شروع کرد و به اینجا رسیده است.»

عیسی در حضور هیروдіس

۶ هنگامیکه پیلاطس این را شنید پرسید که آیا این مرد جلیلی است.^۷ وقتی مطلع شد که به قلمرو هیروдіس تعلق دارد او را پیش هیروдіس که در آن موقع در اورشلیم بود فرستاد.^۸ وقتی هیروдіس عیسی را دید بسیار خوشحال شد، زیرا درباره او مطالبی شنیده بود و مدت‌ها بود می‌خواست او را ببیند و امید داشت که شاهد معجزاتی از دست او باشد.^۹ از او سؤالات فراوانی کرد اما عیسی هیچ جوابی نداد.^{۱۰} سران کاهنان و علما پیش آمدند و تهمت‌های شدیدی به او زدند.^{۱۱} پس هیروдіس و عساکرش به عیسی بی‌حرمتی کرده او را مسخره نمودند و چین زیبایی به او پوشانیده او را پیش پیلاطس پس فرستادند.^{۱۲} در همان روز هیروдіس و پیلاطس آشتی کردند، زیرا دشمنی دیرینه‌ای تا آن زمان بین آن دو وجود داشت.

محکوم به مرگ

(همچنین در متی ۱۵: ۲۷-۲۶ و مرقس ۶: ۱۵-۱۵ و یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹: ۱۶)

^{۱۳} پیلطس در این موقع سران کاهنان، بزرگان قوم و مردم را خواست ^{۱۴} و به آنها گفت: «شما این مرد را به تهمت اخلا لگری پیش من آوردید. اما چنانکه می دانید خود من در حضور شما از او بازپرسی کردم و در او چیزی که تهمت های شما را تأیید کند نیافتم. ^{۱۵} هیرو دیس هم دلیلی پیدا نکرد، چون او را پیش ما پس فرستاده است. واضح است که او کاری نکرده است که مستوجب مرگ باشد. ^{۱۶} بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می کنم.» [^{۱۷} زیرا لازم بود که هر عیدی یک نفر زندانی را برای آن ها آزاد کند.] ^{۱۸} اما همه با صدای بلند گفتند: «مصلوبش کن! برای ما بارآبا را آزاد کن.» ^{۱۹} (این شخص به خاطر شورشی که در شهر واقع شده بود و به علت آدمکشی زندانی شده بود.) ^{۲۰} چون پیلطس می خواست عیسی را آزاد سازد بار دیگر سخن خود را به گوش جماعت رسانید. ^{۲۱} اما آن ها فریاد کردند: «مصلوبش کن، مصلوبش کن!» ^{۲۲} برای سومین بار به ایشان گفت: «چرا؟ مرتکب چه جنایتی شده است؟ من او را در هیچ مورد، مستوجب مرگ ندیدم. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می کنم.» ^{۲۳} اما آنها در تقاضای خود پافشاری کردند و فریاد می زدند که عیسی باید به صلیب میخکوب شود. فریادهای ایشان غالب آمد ^{۲۴} و پیلطس حکمی را که آنها می خواستند صادر کرد. ^{۲۵} بنابر درخواست ایشان، مردی را که به خاطر یاغیگری و آدمکشی به زندان افتاده بود آزاد کرد و عیسی را در اختیار آنها گذاشت.

روی صلیب

(همچنین در متی ۲۷: ۳۲-۴۴ و مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲ و یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

^{۲۶} هنگامی که او را برای مصلوب شدن می بردند مردی را به نام شمعون که اهل قیروان بود و از صحرا به شهر می آمد گرفتند. صلیب را روی دوش او گذاشتند و او را مجبور کردند که آن را به دنبال عیسی ببرد. ^{۲۷} جمعیت بزرگی از جمله زنانی که به خاطر عیسی به سینه خود می زدند و ماتم می کردند از عقب او می آمدند. ^{۲۸} عیسی رو به آنها کرد و فرمود: «ای دختران اورشلیم، برای من اشک نریزید، برای خودتان و فرزندانتان گریه کنید!» ^{۲۹} بدانید روزهایی خواهد آمد که

خواهند گفت: خوشا به حال نازایان و رَحِم‌هائی که طفل نیاوردند و سینه‌های که شیر ندادند.
^{۳۰} آن وقت به کوهها خواهند گفت: «به روی ما بیفتید.» و به تپه‌ها خواهند گفت: «ما را
بپوشانید.» ^{۳۱} اگر با چوبِ تر چنین کنند با چوب خشک چه خواهند کرد؟»

^{۳۲} دو جنایتکار هم برای مصلوب شدن با او بودند. ^{۳۳} و وقتی به محلی موسوم به «کاسهٔ سر»
رسیدند، او را در آنجا به صلیب میخکوب کردند. آن جنایتکاران را هم با او مصلوب نمودند،
یکی را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او. ^{۳۴} عیسی گفت: «ای پدر، اینها را
بیخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» بالای لباس‌های او قرعه انداخته میان خود تقسیم کردند.
^{۳۵} مردم ایستاده تماشا می‌کردند و رؤسای آنها با ریشخند می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. اگر
این مرد مسیح و برگزیدهٔ خدا است، حالا خودش را نجات دهد.» ^{۳۶} عساکر هم او را مسخره
کردند و پیش آمده سرکه خود را به او تعارف کردند ^{۳۷} و گفتند: «اگر تو پادشاه یهودیان هستی
خود را نجات بده.» ^{۳۸} در بالای سر او نوشته شده بود: «پادشاه یهودیان.»

^{۳۹} یکی از آن جنایتکار که به صلیب آویخته شده بود با ریشخند به او می‌گفت: «مگر تو مسیح
نیستی؟ خودت و ما را نجات بده.» ^{۴۰} اما آن دیگری با ملامت به اولی جواب داد: «از خدا
نمی‌ترسی؟ سر تو و او یک قسم حکم شده است. ^{۴۱} در مورد ما منصفانه عمل شده، چون ما به
سزای اعمال خود می‌رسیم، اما این مرد هیچ خطایی نکرده است.» ^{۴۲} و گفت: «ای عیسی،
وقتی به پادشاهی خود رسیدی مرا به یاد داشته باش.» ^{۴۳} عیسی جواب داد: «خاطر جمع باش،
امروز با من در فردوس خواهی بود.»

مرگ عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۴۵-۵۶ و مرقس ۱۴: ۳۳-۴۱ و یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۰)

^{۴۴} تقریباً ظهر بود، که تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت و تا ساعت سه بعد از ظهر آفتاب
گرفته شده بود ^{۴۵} و پردهٔ عبادتگاه دو تکه شد. ^{۴۶} عیسی با فریاد بلند گفت: «ای پدر، روح خود

را به تو می سپارم.» این را گفت و جان داد.^{۴۷} وقتی صاحب منصبی که مسئول نگهداری بود این جریان را دید خدا را حمد کرد و گفت: «در واقع این مرد بی گناه بود.»^{۴۸} جمعیتی که برای تماشاگرد آمده بودند وقتی ماجرا را دیدند، سینه زنان به خانه های خود برگشتند.^{۴۹} آشنایان عیسی و زنانی که از جلیل همراه او آمده بودند همگی در فاصله دوری ایستاده بودند و جریان را می دیدند.

کفن و دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۵۷-۶۱ و مرقس ۱۵:۴۲-۴۷ و یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

^{۵۰} در آنجا مردی به نام یوسف حضور داشت که یکی از اعضای شورای یهود بود. او مردی نیکنام و درستکار بود.^{۵۱} یوسف به تصمیم شورا و کاری که در پیش گرفته بودند رأی مخالف داده بود. او از اهالی یک شهر یهودی به نام رامه بود و از آن کسانی بود که در انتظار پادشاهی خدا بسر می بردند.^{۵۲} این مرد در این موقع پیش پیلاتس رفت و جنازه عیسی را خواست.^{۵۳} سپس آن را پایین آورد و در کتان نازک پیچید و در مقبره ای که از سنگ تراشیده شده بود و پیش از آن کسی را در آن نگذاشته بودند قرار داد.^{۵۴} آن روز، روز تهیه بود و روز سبت از آن ساعت شروع می شد.

^{۵۵} زنانی که از جلیل همراه عیسی آمده بودند به دنبال یوسف رفتند. آن ها مقبره و جای دفن او را دیدند.^{۵۶} سپس به خانه رفتند و حنوط و عطریات تهیه کردند و در روز سبت مطابق امر شریعت استراحت نمودند.

رستاخیز عیسی

(همچنین در متی ۱:۲۸-۱۰ و مرقس ۱:۱۶-۸ یوحنا ۱:۲۰-۱۰)

^{۲۴} در روز اول هفته (یکشنبه) صبح وقت سرقبر آمدند و حنوطی را که تهیه کرده بودند، با

خود آوردند.^۲ آن‌ها دیدند که سنگ از در مقبره به کنار غلطانیده شده^۳ و وقتی به داخل رفتند از جسد عیسی اثری نبود.^۴ پریشان و نگران در آنجا ایستاده بودند که ناگهان دو مرد با لباس‌های نورانی در پهلوی شان ایستادند.^۵ زنان سخت ترسیدند و در حالی که سرهای خود را به زیر انداخته بودند ایستادند. آن دو مرد گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جوئید؟^۶ او اینجا نیست بلکه زنده شده است. آنچه را در وقت بودن در جلیل به شما گفت به یاد بیاورید^۷ که چطور پسر انسان می‌بایست به دست خطاکاران تسلیم گردد و مصلوب شود و در روز سوم زنده شود.»^۸ آن وقت زنان سخنان او را به خاطر آوردند^۹ و وقتی از سر قبر برگشتند تمام موضوع را به یازده حواری و دیگران گزارش دادند.^{۱۰} آن زنان عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب. زنان دیگر هم که با آنها بودند، جریان را به رسولان گفتند.^{۱۱} اما موضوع به نظر آنها پوچ و بی‌معنی آمد و سخنان آنها را باور نمی‌کردند.^{۱۲} اما پطرس برخاست و به سوی قبر دوید و خم شده نگاه کرد، ولی چیزی جز کفن ندید. سپس در حالی که از این واقعه در حیرت بود به خانه برگشت.

در راه ِ عِمائوس

(همچنین در مرقس ۱۶: ۱۲-۱۳)

^{۱۳} همان روز دو نفر از آنها به سوی دهکده‌ای به نام عِمائوس که تقریباً در دو فرسنگی اورشلیم واقع شده است می‌رفتند.^{۱۴} آن دو دربارهٔ همه این واقعات صحبت می‌کردند.^{۱۵} همینطور که سرگرم صحبت و مباحثه بودند خود عیسی نزدیک شد و با آنها همراه شد.^{۱۶} اما چیزی پیش چشمان آن‌ها را گرفت، بطوریکه او را نشناختند.^{۱۷} عیسی از آنها پرسید: «موضوع بحث شما در بین راه چیست؟» آن‌ها در جای خود ایستادند. غم و اندوه از چهره‌های ایشان پیدا بود.^{۱۸} یکی از آن دو که نامش کلیوپاس بود جواب داد: «گویا در میان مسافران ساکن اورشلیم تنها تو از وقایع چند روز اخیر بی‌خبر هستی!»^{۱۹} عیسی پرسید: «موضوع چیست؟» جواب دادند: «عیسی ناصری مردی بود که در گفتار و کردار در پیشگاه خدا و پیش همهٔ مردم پیامبری توانا

بود،^{۲۰} اما سران کاهنان و حکمرانان ما او را تسلیم کردند تا به مرگ محکوم شود و او را به صلیب میخکوب کردند.^{۲۱} امید ما این بود که او آن کسی باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی دهد. از آن گذشته حالا سه روز است که این کار انجام شده است.^{۲۲} علاوه بر این، چند نفر زن از نفرهای ما، ما را حیران کرده‌اند. ایشان سحرگاه امروز به سر قبر رفتند،^{۲۳} اما موفق به پیدا کردن جنازه نشدند. آن‌ها برگشته‌اند و می‌گویند در رؤیا فرشتگانی را دیدند که به آنها گفته‌اند او زنده است.^{۲۴} پس عده‌ای از نفرهای ما سر قبر رفتند و اوضاع را همانطور که زنان گفته بودند دیدند، اما او را ندیدند.»

^{۲۵} سپس عیسی به آنها فرمود: «شما چقدر دیر فهم و در قبول کردن گفته‌های انبیاء کند ذهن هستید.^{۲۶} آیا نمی‌باید که مسیح پیش از ورود به جلال خود همینطور رنج ببیند؟»^{۲۷} آن وقت از تورات موسی و نوشته‌های انبیاء شروع کرد و در هر قسمت آیاتی را که دربارهٔ خودش بود برای آنها بیان فرمود.

^{۲۸} در این هنگام نزدیک دهکده‌ای که به طرف آن می‌رفتند رسیدند و گویا او می‌خواست به راه خود ادامه دهد.^{۲۹} اما به او اصرار کردند: «پیش ما بمان چون غروب نزدیک است و روز تقریباً به پایان رسیده.» بنابراین عیسی داخل خانه شد تا پیش ایشان بماند.^{۳۰} وقتی با آنها سر دسترخوان نشست نان را برداشت و پس از دعای سپاسگزاری آنرا پاره کرد و به ایشان داد.^{۳۱} در این وقت چشمان ایشان باز شد و او را شناختند، ولی فوراً از نظر آن‌ها ناپدید شد.^{۳۲} آن‌ها به یکدیگر گفتند: «دیدنی وقتی در راه با ما صحبت می‌کرد و کتب را تفسیر می‌کرد، چطور دل‌های ما می‌طپید!»

^{۳۳} آن‌ها فوراً حرکت کردند و به اورشلیم بازگشتند. در آنجا دیدند که آن یازده حواری همراه دیگران دور هم جمع شده^{۳۴} می‌گفتند: «بلی، در واقع خداوند زنده شده است. شمعون او را دیده است.»^{۳۵} آن دو نفر نیز وقایع سفر خود را بیان کردند و گفتند که چطور او را در وقت پاره کردن نان شناختند.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچنین در متی ۱۶:۲۸ - ۲۰ و مرقس ۱۶:۱۴ - ۱۸ و یوحنا ۲۰:۲۰ - ۲۳ و اعمال ۱:۶ - ۸)

^{۳۶} در حالی که شاگردان دربارهٔ این چیزها صحبت می‌کردند عیسی در بین ایشان ایستاده به آن‌ها گفت: «صلح و سلامتی بر شما باد.» ^{۳۷} آن‌ها با ترس و وحشت، گمان کردند که شبیحی می‌بینند. ^{۳۸} او فرمود: «چرا اینطور آشفته حال هستید؟ چرا شک و شبهه به دل‌های شما رخنه می‌کند؟ ^{۳۹} دستها و پاهای مرا ببینید، خودم هستم، به من دست بزنید و ببینید، شبیح مانند من گوشت و استخوان ندارد.» ^{۴۰} این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. ^{۴۱} از خوشی و تعجب نتوانستند این چیزها را باور کنند. آنگاه عیسی از آنها پرسید: «آیا در اینجا خوراکی دارید؟» ^{۴۲} یک تکه ماهی بریان پیش او آوردند. ^{۴۳} آن را برداشت و پیش چشم آنها خورد.

^{۴۴} و به ایشان فرمود: «وقتی هنوز با شما بودم و می‌گفتم که هر چه در تورات موسی و نوشته‌های انبیاء و زبور دربارهٔ من نوشته شده باید به انجام برسد، مقصدم همین چیزها بود.» ^{۴۵} بعد ذهن ایشان را باز کرد تا کلام خدا را بفهمند، ^{۴۶} و فرمود: «این است آنچه نوشته شده، که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود ^{۴۷} و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ملت‌ها اعلام گردد و شروع آن از اورشلیم باشد. ^{۴۸} شما بر همهٔ اینها شاهد هستید. ^{۴۹} خود من بخشش وعده شدهٔ پدرم را بر شما می‌فرستم. پس تا زمانی که قدرت خدا از عالم بالا بر شما نازل شود در این شهر بمانید.»

صعود عیسی

(همچنین در مرقس ۱۶:۱۹ - ۲۰ و اعمال ۱:۹ - ۱۱)

^{۵۰} بعد آنها را تا نزدیکی بیت‌عنیا بُرد و با دست‌های برافراشه ایشان را برکت داد. ^{۵۱} در حالی که آنها را برکت می‌داد از آنها جدا و به عالم بالا برده شد ^{۵۲} و ایشان او را پرستش کردند و سپس با خوشی بزرگ به اورشلیم برگشتند ^{۵۳} و تمام اوقات خود را در عبادتگاه صرف حمد و سپاس

